

ابوحنیفه عمر بن محمد السهروردی ۳۳۹-۶۳۲ هـ - بر خوردار بوده است .

مورخین معتقدند که فتوت در دوره او يك نوع اتحاد یا فرقه‌ای بود که سرنامسر ممالک اسلامی را دربر گرفته بود و اشخاص متفرق با عقاید گوناگون مانند ولگردان ماجراجویان ، سلاطین مغرور ، متصوفین و مؤمنین گوشه‌گیر و نوع پرست و جوانان سبکسر عضو آن بودند و در رأس همه خلیفه قرار داشت که رهبر بزرگ همه شمرده می‌شد .

پرفسور تیشتر در مقابل این جمع اضداد چند سؤال درباره تسلط خلیفه ناصر بر قتیان می‌کند که همه بلاجواب می‌ماند. او می‌پرسد : . . . دخالت خلیفه را در تشکیلات فتوت چگونه می‌توان توجیه کرد ؟ آیا تمام اینها بخاطر هوی و هوس بوده یا اینکه سیاست روز در این کار سهمی داشته است ؟ در این باره متأسفانه نه تاریخ‌نویسان چیزی نوشته‌اند و نه ادبیات مخصوص فتوت چیزی دارد . و ما مجبوریم بحدس و گمان اکتفا کنیم .

بعقیده من از آنجا که فتوت باشخص خلیفه بعنوان يك رهبر بزرگ بستگی داشت در حکم آلت و وسیله‌ای در دست او بود تا در تمام ممالک اسلامی قدرت و نفوذ خود را تحکیم کند . بطوریکه ما می‌دانیم هدف و سیاست خلیفه ناصر این بود که بغداد و عراق را بمشابه يك حکومت مذهبی از جنگ مقامانی که متجاوز از دو بیست سال بر آن ساهان فرمانروائی می‌کردند بیرون بکشد و در این امر هم توفیق حاصل کرد ، شاید به همین دلیل سیاسی ، خلیفه در کار فتوت دخالت کرده است . . .

پس از حمله مغول نهال سرسبز فتوت در ایران نیز لنگه‌کوب شد ولی باردیگر قتیان از مصر و سایر ممالک خاورمیانه سر بلند کردند و برای احیاء ایران و بهارزه طلیه نفوذ عرب فعالیت خود را تجدید نمودند .

گرچه مغولان دشمن سرسخت قتیان بودند ، معذک فتوت در ایران و سایر خطای که سابقه داشت از بین رفت ولی تغییر شکل داد و رنگ دیگری بخود گرفت .

در ایران و ترکیه و عراق اصول فتوت وارد مشاغل صاحبان حرف و پیشه‌وران شد و یکی از اصول صنفی آنان تبدیل گردید .

سازمان و تشکیلات فتوت که بزبان ترکی و آذری « اخیت » نامیده شد از ابراهیم به آنا تولی رفت و حتی اولیاء دینی ایران هم وارد تشکیلات فتیان شدند که از جمع آنها اخی فرج زنجائی را که در سال ۴۵۷ هجری ( ۱۰۸۲ م ) وفات یافت ، می‌خوانند نام برد . وی از رؤسای این فرقه شد و « اخی » ( برادر ) مطلق لقب گرفت .

در قرون وسطی تا قرن چهاردهم « فتوت » وابستد به طبقه عادی و عوام الناس حتی بیسوادان بود و همین نقص سبب شد که از فعالیت‌های آن کمتر اثر مستقلی برجستد بماند . ولی در بین سالهای ۴۳۰-۴۵۰ ، ۱۰۳۹-۱۰۵۹ م شاعر بزرگ ایران نصیبی وارد این تشکیلات شد و از مریدان « اخی فرج زنجائی » گردید . نظامی دربارهٔ این گروه آناری باقی گذاشته که تا اندازه‌ای گذشته آنها را روشن می‌کند .

همین « فتوت نامه سلطانی » که اثر حسین واعظ کاشفی برادر زاده جامی شاعر مشهور است دلیل و سند معتبری است بر آنکه بتدریج سازمان فتوت وارد ارکان عالی و طبقات روشنفکر و دانایان شده است ، مندرجات « فتوت نامه » می‌رساند که در ایران در قرون ۱۴ تا ۱۶ میلادی فتوت جنبه تشکیلات صنفی داشته است .

شاه اسمعیل صفوی بانی حکومت صفویه که دیوانی باتخاص « خطائی » برین آذری دارد ، در بعضی اشعارش « اخیان » و « فتیان » را در ردیف غازیان و ابدالان و طرفداران حکومت خود شمرده است .

فتوت که دیگر جنبه صنفی یافته بود ، برای اولین بار از طرف حکومت صفوی ایران و بعقل سیاسی مورد تأیید و پشتیبانی قرار گرفت . علت توجه دولت‌ها به فتیان اخیان از آن جهت بود که سلاطین وقت برای تأمین تجهیزات سپاه خود در جنگ‌های قرون شانزدهم و هفدهم بمساعدت و همکاری اصناف احتیاج داشتند و از طرف دیگر طرفداران از این تشکیلات تنها وسیله ارتباط با طبقات متوسط شهری بود و این امر از نظر سرباز برای دولت کمال اهمیت را داشت .

بنظر می‌رسد در همین دوره که فتوت وارد صفوف اصناف و پیشدوران شده ، بتدریج در سازمانهای صنفی اروپائی و بخصوص در انزوفوع جنگهای صلیبی و باسارت رفتن عده‌ای از فنیان رخنه پیدا کرده و صنف ، بنا و معمار ، اروپائی که ماسنهای حرفدای بودند ، تشکیلات داخلی و سازمانهای سری «فتیان» را وارد تشکیلات خود نموده‌اند .

اسناد معتبری که در پاریس در کتابخانه پرفسور مظاهری دیده‌ام حاکیست که جمعی از شیعیان و «فتیان و عیاران» در مالک خاورمیانه زبان لاتینی یاد می‌گرفتند . اینها اغلب موفق می‌شدند خود را وارد کلیساها کنند و نامقام «کشیش» ارتقاء یابند ، در اسناد و یادداشتهای پرفسور مظاهری که یکی از مفاخر ایران در فرانسه است شرح مبسوطی درباره این اقدام «فتیان» ذکر و علت قبول دین عیسوی از طرف آنها فاش شده است «ظاهراً این علت برای جلوگیری از اعمال سلاجقه در ایران بوده است .» این یادداشتها حاکیست که در جنگهای صلیبی ، عیسویان از تشکیلات فتوتیان اطلاع پیدا کردند و بتدریج سازمانهای مثل فتیان بوجود آوردند . همچنانکه دسته‌های «جمعیت پاسداران معبد» از اصول باطنیه ، اسماعیلیه و صباحیه تقلید کردند . دسته‌های دیگری نیز از جمعیتهای سری و علنی اروپائیان منجمله فراماسنها از تشکیلات سری رفیقان و فتیان و عیاران تقلید نمودند و سازمانهای خود را بر روی اصول و عقاید آنان مستحکم ساختند .

در ایران موقعی که برای نخستین بار (قانون اساسی فراماسنی) فرانسه ، بزفرمان لژ بیداری ایران ترجمه شد ، مترجمینی مانند ( فروغی - نقوی - بدر ) عین کلمات فارسی جمعیت رفیقان و فتیان را در ترجمه‌های خود برای افخاده معانی فراماسونی بکار بردند .

مثلاً کلمه «خانقاه» که فتیان آنرا برای محل تمرکز و اجتماع خود بکار می‌بردند ، بجای کلمه «لژ» واقع شد . در ملاقاتی که با مرحوم سید محمد صادق طباطبائی در حضور فرهادپور مدیر روزنامه دموکرات دست داد ، بمن گفت : «در لژ (خانقاه)

هر فراهاستی که از شهرستانها میآمد از او مجاباً پذیرائی می‌شد و کلیه تشریفات که این بطوطه در سفرنامه خود ذکر کرده، از يك ماسن ابرامی بعمل می‌آمد.

این بطوطه درباره پذیرائی قتیان می‌نویسد: «... اخیه (برادران من) در غریب‌نوازی و اطعام کردن و بر آوردن حوائج مردم و دستگیری از مظلومان و کشتن شرخه و سایر اهل شهر در تمام دنیا بی نظیر اند. اخی در اصطلاح نواحی کسی را گویند که از طرف همکاران خود و سایر جوانان متجدد بعنوان رئیس و پیش‌کسوت انتخاب می‌شود. این طریقه را «فتوت» نیز می‌نامند. پیش‌کسوت هر يك از گروه‌ها خانقاهی دارد مجرب بفروش و چراغ و سایر لوازم. اعضای وابسته بهر کدام از گروه‌ها آنچه را از کسب و کاسبی خود بدست می‌آورند هنگام عصر تحویل پیش‌کسوت خود می‌دهند و این وجه صرف خرید میوه و خوراک می‌شود که در خانقاه به مصرف می‌رسد.

این جماعت مسافری را که وارد شهر می‌شوند در خانقاه خود منزل میدهند و مسکن ناهنگامی که بخواهد آن شهر را ترك کند مهمان آنان تلقی می‌شود. اگر شبی مسافر نرسید غذائی را که تهیه می‌شود خودشان می‌خورند و سپس به رقص و آوازی پرداختند تا فردا دوباره بر سر کسب و کار خود بروند و باز آنچه را که بدست می‌آورند وقف خانقاه سازند. این گروه را «قتیان» می‌نامند و پیش‌کسوت شان بطوریکه گفتیم «اخی» نامیده می‌شود. من در تمام دنیا مرده‌ی نیکوکارتر از آنان ندیده‌ام. اگرچه اهالی شهر شیراز و اصفهان هم بروش جوانمردان تشبه می‌جویند. اینان در غریب‌نوازی و مهربانی بیشتر و بیشتر اند...» این بطوطه پس از شرح دعوتی که اخیان از او نموده بودند درباره خانقاه آنها می‌نویسد: «... در این مجلس جمعی از جوانان رده برکشیده بودند، هر يك از آنان قبائی برتن و موزه‌ای برپای داشتند. خنجری باندازه دو ذراع بکمر بسته بودند و کلاه پشمی سپیدی بر سر داشتند که نوک آن منگوله‌ای باندازه يك ذراع و عرض دو انگشت آویزان بود. این گروه چون در مجلس می‌نشینند کلاه از سر بر می‌گیرند و آنرا در پیش خود می‌گذارند و از زیر

در فرجه‌های زیبائی از زردخانی یا پارچه دیگر بر سردارند. در میان مجلس یکجای گو مانند هست که مخصوص واردین می باشد، آن شب غذای زیاد بامیوه و حلوا پیش رود و پس از صرف غذا برقص و آواز برخاستند و رفتار آنان بما بغایت خوش افتاد و کرم و بزرگواری شان در شگفت شدیم. اواخر شب مراجعت کردیم و آنان در خانقاه رفتند... در اینجا به بحث فتیان خاتمه می دهیم و درباره یکی دیگر از فرق مذهبی ایرانیان که فراماسونها از آنها تقلید کرده اند می پردازیم:

**بکتاشیه**  
فراماسونری کنونی جهان از بسیاری از جهات با جمعیت بکتاشی شباهت دارد و گوئی فراماسونها از عقاید و آداب بکتاشیه، متأثر شده اند. شباهت این دو سازمان را در موارد، زیر کاملاً می توان تشخیص داد:

۱- هر دو جمعیت سری هستند و برای پذیرش اعضاء جدید مقررات سخت و قدیمی

۲- هر دو طریقت مخالفین، و حتی دشمنانی چون اهل تسنن و کاتولیکها دارند.

۳- اگر از جنبه های افسانه ای ماسونیزم بگذریم، پیدایش هر دو طریقت از یک نقطه و همزمانی آنها در سال قبل بوده است.

۴- بکتاشی ها بیکدیگر «اخی» می گویند و ماسن ها بیکدیگر را برادر خطاب می کنند.

۵- ماسنها به بزرگان خود امیر اعظم، استاد اعظم می گویند، بکتاشی ها هم آنها را «کاکر» یعنی «بابا» خطاب میکنند.

۶- ماسنها بطریقت خود نسبت سلطنت مانند Conseil souverains Arc B می دهند و بکتاشی ها نیز بطریقت خود سلطنت بکتاشی می گویند.

۷- ماسون ها بغیر از عایدات و وجوه وصولی از اعضاء و پیروان خویش، در موقع عطا نه جمع آوری میکنند، بکتاش ها نیز بفراخور حال خود بولی بتشکیلات می دهند که آنرا «سرازه» می گویند.

۸- ماسون ها به محصلین و مروجین ماسونیزم کمک میکنند، و در کلیه صومعه

بکناشیان نیز خانه‌ای وجود دارد بنام «خانه مہمان» که هر تازہ واردی اعم از بکناشی  
و غیرہ در آنجا منزل می‌کند و از او پذیرائی بعمل می‌آید.

۹- در ماسونیزم محل آئین مخفی است. بکناشی‌ها هم مخفیانه آئین خود  
بر گزار می‌کنند و هیچ خارجی را بدرون محافل خود راه نمی‌دهند.

۱۰- ماسون‌ها هر تازہ وارد را کارآموز، مبتدی، شاگرد می‌نامند، بکناشی  
هم تازہ واردین را مرید می‌گویند.

۱۱- در محافل ماسونی خانم‌ها پذیرفته نمی‌شوند و (محافل‌ها مخصوص مردان  
است) در سالن آئین‌گذاری بکناشی‌ها هم بانوان به محلی موسوم به «خانه زنان» میرود  
و در سالن نمی‌مانند.

۱۲- محافل ماسون برای برادران خود هنگام سفر بکشورهای خارجی پاسپورت  
مخصوص<sup>۱</sup> و توصیه نامه صادر می‌نمایند که علاوه بر رمز و اشارات، از اسناد عتیق  
استفاده کنند و از برادران خود کمک بگیرند. بکناشی‌ها هم در موقع سفر ابعاف و وجوه  
میدهند و او را به «اخیان دیگر» معرفی میکنند و بکمک نقدی (حق آلا) نام می‌گذارند  
۱۳- الحاق به ماسونیزم را «وقوف به راز» نامیده‌اند. الحاق بکناشیزم را  
«اخذ نصیب» مینامند.

۱۴- در ماسونیزم عناوین زیر استعمال میشود:  
بیگانه - تازہ وارد - مبتدی - نوآموز - شاگرد - استاد - استاد اعظم -  
بزرگ و سلطان کل.

در بکناشیزم نیز القاب و عناوین:  
عاشق - طالب - محب - درویش - بابا - خلیفه - دده بابا - مرید - مرشد -  
وجود دارد.

۱۵- در ماسونیزم درجات ۳۲ و ۹۹ گانه است و در بکناشیزم درجات باطنی میدهند  
۱۶- ارتقاء درجه ماسونیزم با قاعده و اصول و مقررات معینی است، در بکناشیزم  
هیچوقت دیده نشده که بکنفر بدون طی درجات «مرشد» بشود و با بمرتبہ مرشد  
۱- رجوع شود به صفحه ۲۰۲ همین کتاب.

به پایه درویشی و بابائی ارتقاء یابد.

۱۷- ماسونها از رژیمهای مختلف و بویژه ژرژیتها خدمات فراوان دیده‌اند؛ بکتاشی‌ها نیز قربانی و کشته زیاد داده‌اند.

۱۸- در ماسونیزم درجات يك و دو و سه را يك مجلس عالی بریاست استاد اعظم تصویب می‌نماید، در بکتاشیزم نیز خلیفه در مجلس باباها بریاست دده بابا انتخاب می‌گردد.

۱۹- خدمت و لیاقت شرط احراز مقام و رتبه در هر دو طریقت است.

۲۰- در ماسونیزم عناوین شاگرد، نوآموز، استاد بمعنای سنگتراش و دیوار ساز می‌باشد. در بکتاشیزم عناوین عاشق، طالب و محب عبارت از واژه‌هایی است که به‌اعیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) و اولادش و فاجعه دلسوز کربلا داده میشود.

۲۱- ماسون‌ها پیش‌بندهای پوستی، گونیا، پرگار - البس‌ترئینی - نشان - چکش - هاله و شمشیر دارند و بکتاشی‌ها تاج - عبا - کمر بند - کارد - کیف چرمی که از گردن آویزان می‌شود و بعلاوه سنگ دوازده دندان‌دارند.

۲۲- در سراسر عالم ماسون‌ها با علائم و اسرار مخصوص بخود بکدیگر را می‌شناسند، بکتاشی‌ها هم از همین طریق برادران خود را در هر نقطه عالم تشخیص می‌دهند.

۲۳- در ماسونیزم هر داوطلب و هر مراجع‌کننده نمی‌تواند ماسون شود و در بکتاشیزم مقررات سخت برای داوطلبین وجود دارد، در هر دو طریقت کسی آنیکه پدر یا جدش ماسون و یا بکتاشی بوده از این تشریفات، مستثنی هستند.

۲۴- در ماسونیزم بوسیله یکی از استادان میتوان به ماسونیزم ملحق شد. در بکتاشیزم هم فقط صاحب‌ها حق معرفی عضو دارند.

۲۵- در ماسونیزم استادها و در بکتاشیزم باباها که شخصیت‌های ممتازی میباشند، سعی میکنند عده‌ای را بسوی خود جلب نمایند. وقتی چنین عضوی انتخاب شد در باره سوابق زندگی، وضع فامیلی، موقعیت اجتماعی و تمایلات او تحقیق میکنند. این دوره تحقیقات و آزمایش‌های سالها طول میکشد.

۲۶- در ماسونیزم (رازداری) شرط اولیه است. در بکتاشیه علاوه بر رازداری

داشتن اوصاف: صداقت - امانت - احترام به نوامیس و عفت - راستگوئی - پرهیزگاری  
نیز حتمی است .

۲۷- تشریفات قبول و پذیرفته شدن عضویت در دو طریقت یکسان است . کسیکه  
بخواهد بطریقت بکناشی بپیوندد غروب آفتاب یا اتفاق «صاحب» وارد تکیه می شود و  
موقع رسیدن ساعت معین در یکی از حجره های خانه میدان می نشیند . بعد از آن  
هوا تاریک شد ، صاحب «عاشق» را بحمام می برد ، عاشق جامه پاک می پوشد ، بعد از  
تکیه می شود و در تاریکی محض باو کفن می پوشانند و او را در تابوت می خوابانند  
تابوت را می بندند ، سپس بهوی تلقین می کنند . اگر قدرت تحمل تلقین داشت و سکنه نکرد  
پس از مدتی صاحب در تابوت را باز می کند و عاشق را وادار می نماید که نماز  
بخواند و بعد باو می گوید: ای جان ، نومردی و چند لحظه بعد وارد حیات جنین  
خواهی شد . سپس باتفاق بمیدان جوانمردان می روند ، کفن از تن عاشق خارج می کنند  
و لباسهای او را بتنش می کنند . از گردنش بندی میکشند این بند از موی گریخته  
است که عاشق صبح آنروز به تکیه فرستاده بود و از طرف بانوان بکناشی در همانروز  
و درست شده است . وقتی صاحب این بند را بگردن عاشق انداخت ، آنرا می کشد  
عاشق بوسط میدان می رسد در میدان یا سالن قندیل می سوزد . این قندیل عبارتست  
یک فتیله داخل روغن زیتون . بغیر از این نور روشنائی دیگری در سالن نیست و  
مخوفی دارد . بابا در مقام خود باوقار نشسته ، لباس تمیز پوشیده و دوازده نفر در پشت  
بر روی یک پوست اطراف با بانثسته اند و روشنائی کم قندیل و تاریکی اطاق ابهت محض  
بجایه می دهند . صاحب از جلو و عاشق از عقب در وسط می ایستند و بخور می دهند .  
بخور عاشق را که با آن انس ندارد ، گنج می کند . در این موقع صاحب با صدائی شکر  
چنین می گوید :

چشم معطوف عرصه حق و دار ارادت است . رویم در سجده وصلت خاک در  
می شود . لطف و اجازه ترا انظار دارم . بابا به سخن می آید و می گوید دروغ  
وام مخور - از فحشا پرهیز - زبانت را نگهدار . بعد از این تشریفات مراسم غزلی



و مناجات آغاز و بالاخره مقررات ورود و عضویت در خاتمه می یابد. در ماسو نیز هم بطوریکه در جای خود گفته شد، همین تشریفات با مختصر تغییر و وجود دارد.

اکنون بد نیست فرقه بکتاشیه را بهتر بشناسیم و از کم و طریقت بکتاشیه کیف آن اطلاع حاصل کنیم. نخستین باری که این طریقت در خاورمیانه بفعالیت پرداخت در شهر نیشابور بود. حاجی بکتاش ولی که در این شهر متولد شده و در مشهد بمقام عالی دینی رسیده بود، از خراسان بسه آسیای صغیر رفت. در آن زمان در مغرب آناتولی جنبش های مذهبی چندی از باقی ماندگان «مهری» ها، فتوتی ها و علی اللهی ها وجود داشت. حاجی بکتاش ولی پس از ورود به آناتولی عدم ای از پیروان فرقه سه گانه فوق را بدور خود جمع کرد و ایجاد طریقت بکتاشیه را عنوان نمود.

تواریخ عثمانی می نویسند «در زمان «اورخان» دومین سلطان آل عثمان افراد قشون «ینگی چریک» بوسیله حاجی بکتاش مسلمان شدند. گسترش آئین و طریقت بکتاشیه در این قشون بدانجا رسید که برای اولین بار شغل «قاضی» «سکر» «ینگی چریک» ها به مجتهدین و «بابا» های بکتاشیه واگذار گردید.

مقارن ظهور شاه اسمعیل صفوی یکی از پیران بکتاشی موسوم به «بالین بابا» دسته هایی از علی اللهی های آناتولی و کردستان و همچنین قزلباشهای ولایات درسم، تکیه، آبدین و تخته چی را بدور خود جمع کرده و تشکیلات صحیحی با انضباط بسیار شدید و فوی برای آنان بوجود آورد.

«بالین بابا» که در سال ۹۹۲ هـ (۱۵۸۴ - م) فوت کرده نخستین «پیر» بکتاشیه است که مورخین عثمانی و سایر ممالک خاورمیانه از او یاد کرده اند. بکتاشی ها اگرچه ظاهراً خود را در ممالک عثمانی سنی می نامند ولی از «غلات شیعه» محسوب می شوند. آنان از خلفای سه گانه بزشتی یاد می کنند و به دوازده امام مخصوصاً حضرت امام جعفر صادق (ع) عقیده و اخلاص فراوان دارند و بچهارده معصوم احترام کافی می گذارند. بنظر آنها زیارت قبور ائمه اطهار بجای عبادت لازم و ضروریست. آنچه از آئین

مسیحائی با مهری در این طریقت باقی مانده قبول تثلیث است که در آن علی (ع) جای مسیح را گرفته است ، سایر نشریقات داخلی معابد بکتاشیه که بیشتر از آیین مهری گرفته شده عبارتست از :

اول - هنگام اجتماع در تکیه‌ها نان و شراب و پنیر نیاز می‌شود و مثل مهری همه با هم آنرا می‌خورند و شادی میکنند .  
دوم - برای زنان حجاب ممنوع است .

سوم - در میان این طریقت ( رهبانیت ) معمول است وعده‌ای از آنان که از دوزخ نمیکشند با آویزان کردن حلقه‌ای در گوش ، خود را بدیگران می‌شناسانند . این رئیس و مرشد مخصوصی دارند که « مجرد بابا » نامیده می‌شوند . بیشتر این افراد شهر « اسکمیش » عثمانی زندگی میکنند و تکیه « عثمانجیک » مرکز فعالیت آنهاست .  
چهارم - در ابتدای پیدایش بکتاشیه ، تعیین « پیر طریقت » در میان آنها مهری‌ها انتخابی بوده و از قرن سیزدهم موروثی شده است .

پنجم - گناهان را « بابا » اعتراف میکنند و پیر طریقت می‌بخشد .

ششم - به تناسخ قائلند .

هفتم - بکتاشی‌ها محل اجتماع را « تکیه » می‌نامند و رئیس تکیه را « پیر » می‌گویند .  
اعضاء تکیه را « مرید » و علاقمندان به آئین بکتاشی را « متبوع » می‌گویند .

هشتم - به راز اعداد معتقدند . در نزد ایشان عدد چهار اهمیت فراوانی دارد .  
جاویدان نامه فضل حروفی را بفارسی و « عاشق نامه » فرشته اوغلو را به ترکی منحرف می‌کنند .

لباس بکتاشی‌ها عبارتست از : يك جبه سفید که آنرا سکه می‌نامند . کلام ترک ترك که هر ترك آن باسم یکی از دوازده امام است و مخصوص « بابا » ها می‌باشند .  
آنها در این کلاه را شال سبز می‌پیچند و سنگی به گردنشان آویزان می‌کنند که « سنگ تسلیم » می‌گویند ، بیشتر باباها در حال حرکت بایک تبرزین دوزم و

ی بلند دیده می شود .

باباهای بکناشی بسبب بستگی زیاد وهم کیشی که با « ینگی چریک » ها داشتند در چندین قرن در ممالک عثمانی اهمیت سیاسی فراوانی کسب نمودند. آنها در اغلب شهراتی که علیه سلطان و دولت عثمانی بوقوع می پیوست شرکت می جستند. در ۱۲۴۲ هـ ( ۱۸۵۶ م ) که سلطان محمود خان دوم ینگی چریک ها را قتل عام و روساء آنها را تبعید کرد بتدریج از مقام اجتماعی و سیاسی بکناشیه کاسته شد .

در ایالت ارضی روم و در ناحیه حاجی بکناش ، تا با امروز نیز در اویش این طریقت وقت دارند . تکیه حاجی بکناش در میان باغ بزرگی واقعست و در اویش آن در کشت گل و تربیت گل و سبزه مهارت دارند و تکایای آنها همیشه سبز و خرم است . درون تکیه ، دو مسجد ، یکی برای عبادت و دیگری متصل به مزار حاجی بکناش است ، در ورودی این محل از قرمز است . و دور حیاط آن ششصد اطاق برای سکونت ملان وجود دارد . هنگامیکه مسلمانان بزیارت قبر حاجی بکناش میروند ، برای تحنمی خوانند و عیسویان بسینه شان صلیب نقش می کنند و بهمه زائرین آش و پلو داده و پذیرائی کامل بعمل می آید . تکیه مذکور آشپزخانه عظیمی دارد که تنها یکی از دیگ های آن يك متر و نیم و عمقش يك متر و بیست و پنج سانتیمتر است . حکومت عثمانی برای مخارج تکیه ، مالیات چهل و دو قریه را وقف کرد که آن را بصورت عایدی نذورات و جلیبی افندی ، رئیس تکیه میگیرد . راجع به وقتب جلیبی افندی حکایت های مرموز نقل میکنند از جمله می گویند زنی عقیم ستکان از خونری را که از رنگ حاجی بکناش می آمده ، نوشید . و بعد ماجد اعلای افندی ، از آن زن بدنیا آمده است .

در کشور آلبانی تعداد زیادی بکناشی زندگی میکنند و از جمله شش دهم سکنه « نارتارستان » درین کشور صاحب این طریقتند . هرگز طریقت در آنچه حصار نزدیک « ... » میباشد و مشهور است که یکی از کوچک ابدال های حاجی بکناش ولی ،

از دهائی راکه در آن حوالی بمزارع دهقانان حمله میبرده، کشته است و باین جهت که این ناحیه سالی یکبار برای زیارت قبروی به غاری که مشرف به «آچه حصار» است میروند. یکی از زیارتگاه های این فرقه در آلبانی مقبره «بابا حجت» است. باید دانست در این کشور قبیله بزرگی بنام «مردها» وجود دارد که اصل آنها از «قبائل مرد» مازندران است. و قرنهای قبل این جماعت از بحر خزر به خاور میانه و اروپا کوچ کرده اند و در کوه لبنان و مغرب آن اطولی ساکنند. قبیله مردهای آلبانی، پنج شعبه دارد که در حدود سی پنجهزار جمعیت آنست و آنها رئیس خود را «شاهزاده» خطاب میکنند زبان مردم آنجا اصولاً شباهت بسیاری بزبان فارسی دارد و خود مردم این کشور میگویند که از ایران به آن مملکت رفته اند و یک ناحیه در شمال شرقی آلبانی وجود دارد که بدان «ایرین» میگویند. و پایتختشان تیرانا نیز، بنا بگفته بعضی از لغت شناسان، صورت دیگری لفظ تهران است.

بگناشی های آلبانی در ماه رمضان فقط سه روز روزه میگیرند و بعلاوه از روزی محرم تا روز عاشورا همگی روزه دارند. هرگز بقرآن مجید قسم نمیخورند، در جشن حماسه سرائی میکنند و در آخر جشن سرود ملی راکه يك سرود حماسی و جنگ آویز است میخوانند. تا قبل از تغییر رژیم لباسشان قبای کوتاه پر چین نازان بود که بقه آن طرف باز میشد. و این لباس شباهت زیادی بلبسه مردم سیستان دارد. کلاهشان به کلاه کوه افغان که نوکش بطرف جلو خم شده شبیه است و باسم دوازده امام، دوازده تریچ و بالاخره شلوار هایشان بیشتر شبیه شلوار های ماسانی است که کردها و سبتهای می پوشند.

### جمعیت های سری دیگر

اکنون که اندکی از مجامع سری شرق و تقلید فراموشی از تشریفات و اعمال و رسوم آنها آگاهی یافتیم، بنحی که به بحث درباره سایر جمعیتها که هر يك به تنهایی با ماسونها ارتباط داشته و آنها نیز، اعمال و افعال و رموز خود را با انجمنها و مجامع شرقی تطبیق داده اند، اطلاع پیدا کنیم، چنانکه میدانیم، تمدن بشری از مشرق رودخانه های کانز، سند، دجله، فرات و کرون برخاسته و سپس یونان و روم منتقل شد.

بدون تردید تشکیل جمعیت‌های سری نیز که وجود آنها با پیشرفت تمدن همگام بوده، نخست در شرق آغاز شده و از چین، هند، ایران، کلمه و مصر به یونان و روم و سپس سایر کشورهای اروپائی رفته است.

مهاجرت علم و دانش به‌مراه جمعیت‌های سری از مشرق به‌غرب از دوران بیداری اروپا و خروج اروپائیان از دوران زندگی ابتدائی و آشنائی بتمدن شرق آغاز شده و بویژه پس از اسلام، تقلید اروپائیان از جمعیت‌های اخوان‌الصفا، اسماعیلیه، شعوبیه، صباحیه، فتیان و بسکتاشیه پس از تماس اروپائیان با شرقیان و بخصوص جنگ‌های صلیبی بطرز وسیعی آغاز گردید. اروپائیان پس از وقوف از نقشه کار جمعیت‌های مخفی شرق، جمعیت‌های سری زیادی تشکیل دادند که هر یک از آنها بسهم خود در تحولات فکری و اجتماعی آن قاره موثر واقع شدند. بطوریکه در اروپا بتقلید شرق دانشگاه‌های متعددی تأسیس شد و ریاضیات خیام و طب ابن سینا و فلسفه ابن رشد، روشنی بخش مجامع فرهنگی گشت.

در آن زمان اروپا در جنگال تعصبات پایها و کار دینا لها چنان گرفتار بود که احدی بدون رضایت آنان نمیتوانست کوچکترین جنبش فکری نشان دهد. و کار تعصبات بدانجا رسید که حاصل اعمال فرهنگی یک‌هزار ساله قاره اروپا از حدود قیل و قال مدرسه بالاتر نرفت و بهمان بایگامی که در عصر کهن یونان و روم قرار داشت باقی ماند.

بهر حال آگاهی اروپائیان با تمدن شرقی، الزاماً اطلاع ایشانرا از فعالیت‌های سری و جمعیت‌های مخفی این سرزمین نیز به‌مراه داشت و کسب بر این آگاهی‌ها، موجب شد تا آنان نیز جمعیت‌هایی طبق اسلوب شرقیان بنانهند. والبته غرض اصلی اروپائیان از بن تقلید آن بود که با تعصبات جاهلانه و قید و بند هائی که ارباب مقتدر کلیسا بردست و پای مردم زده بودند، بی‌جهاد برخیزند. فروغ علم و دانش که در قرون جدید در اروپا درخشیدن گرفته و نابس‌آن اکنون سراسر جهان را فرا گرفته است، حاصل مجاهداتی است که این جمعیت‌های سری در مدت چندین قرن بکار بردند و زمینه پیشرفت را آماده ساختند. جمعیت‌هایی که اینک از آنها ذکر میشود، در اروپا، بیشتر بر پایه نظامات و

تشکیلات شرقیان و بخصوص جمعیت‌های ایرانی نظیر «مانویان - مزدکیان - اسماعیلیان - صباحیان - خرم دینان» بوجود آمده است. گرچه آثار بایه گذاران این جمعیت‌ها اکنون وجود ندارد تا بتوان آنها را با جمعیت‌های شرقی تطبیق کرد ولی بطوریکه خواهیم دید عددهای از نویسندگان و مورخین و حتی مؤسسين جمعیت‌های مزبور بالمراسه اعلام داشته اند و از افکار شرقیان الهام گرفته که از تشکیلات آنان تقلید کرده اند. از این لحاظ بطور اختصار ناچاریم در اینجا فقط از جمعیت‌هایی که افکار آنها در تشکیل فراماسونری جدید مؤثر بوده و مورخین ماسنی آنها را از جمعیت‌های اولیه فراماسنی خوانده اند ذکر می‌آوریم.

شهر اورشلیم (بیت المقدس) بعزت وجود معبد سلیمان جمعیت پاسداران (مسجد الاقصی) شهری است که مورد احترام مسلمانان و معبد یهودیان و مسیحیان میباشد. وقتی فلسطین بدست مسلمانان گشوده شد، اورشلیم نیز طبعاً با همه اماكن مقدسه خود بصرف نیروهای اسلامی درآمد و قرن‌ها در سیطره مسلمانان باقی ماند.

پس از انحلال امپراطوری روم غربی و نابود شدن قبایل وحشی ژرمن، بتدریج دین مسیحیت در اروپا رواج یافت و مسیحیان برای اشاعه دین خود شروع به تبلیغ و ترویج آن در جهان کردند و طبعاً بیت المقدس مورد توجه شدید آنان قرار گرفت. کشیش متعصب کاتولیک و پروتستان که بتدریج خود را از سلاطین و حکام بالانتر قرار دادند زمزمه نجات و تصرف بیت المقدس را عنوان کردند. دولت‌ها و کلیساها عقیده داشتند که زادگاه مسیح باید جزء متصرفات مسیحیان باشد و زائرین بیت‌الحم و ترویج زادگاه، قتلگاه و مدفن حضرت عیسی (ع) از آزادی کامل برخوردار گردند. این عقیده که کشیشان خودپرست و جاه طلب آنرا دامن می‌زدند، موجب یکرشته جنگ‌های خونین مذهبی میان مسلمانان و مسیحیان اروپا شد که در تاریخ «جنگ‌های صلیبی» معروف است.

پس از نخستین جنگ صلیبی که منتهی به غلبه مسیحیان بر مسلمین شد و

های اورشلیم و انطاکیه بدست مسیحیان افتاد جمعیت مخفی پاسداران معبد نامپلرها «*Tempelars*» در سال ۱۱۱۸ م. (۵۱۱ هـ) تشکیل گردید. این جمعیت را برخی از فرانسویان از جمله «زیربربرگ» - هوک و بایان - ژرژ فردا و ساتومار «بنیاد نهادند و غرض از تأسیس آن حفظ زوار مسیحی هنگام زیارت اماکن مقدسه و حفظ راههای رفت و آمد آنها بود.

نخستین پادشاه مسیحی بیت المقدس «بالدوین دوم» نام داشت که محلی را در نزدیکی اورشلیم در اختیار جمعیت پاسداران معبد گذارد. در سال ۱۱۶۸ م (۵۲۱ هـ) مجلس مشاوره مقدس این جمعیت را برسمیت شناخت و پاپ اعظم فرمانی بنام آن صادر کرد. در این فرمان پاپ اعضاء جمعیت را بتحمل فقر و رعایت جانب پرهیزکاری و اطاعت از دستور کلیسا ملزم ساخت.

پاسداران معبد از آن پس با لباسهایی که مزین بصلیب و زینت مخصوص بود، در جنگها شرکت می کردند و شجاعت زیادی از خود نشان می دادند و چون طبق فرمان پاپ ملزم بودند جز از راه نذرو تبرعات مذهبی اورتراق نکنند، نتیجه این شد که سیل اموال، نقدینه و حتی جواهرات از اکناف اروپا بعنوان تبرع و تقرب بمسیح، بسویشان روان گردد.

دیری نپایید که رؤسای جمعیت صاحب جاه و جلال و ثروتی شدند که با ثروت و مقام و شکوه پادشاهان برابری می کرد. سران جمعیت که ابتدا هدفشان حفاظت اورشلیم و زوار دین مسیح بود در بسیاری از شهرهای اروپا دارای نفوذ بسیار شدند و شعبی دایر کردند. این افراد بر اثر اقامت در فلسطین و سوریه اجباراً با برخی از مبلغین فاطمیه، باطنیه و صباخیه رابطه پیدا کردند و از تعالیم سری آنان آگاه شدند. حتی بعضی از آنها از افکارمانی و مزدک بوسیله ایرانیان اطلاع یافتند و بقرار نوشته مورخین بعضی از آنان رسماً به عضویت جمعیت های مزبور درآمدند. و تعالیم فلسفی شرق بخصوص افکار باطنیان که آزاد اندیشی را در برداشت در برابر تعصبات و عقاید خشک اصحاب کلیسا و وابستگان آنها، بزودی نظرشان را جلب کرد. در نتیجه رسوخ این افکار بین

رؤساء جمعیت پاسداران معبد و باراهنمائی یکی از « شیخ الجبلهای »<sup>۱</sup> باطنی ، جمعیت که نخست يك واحد مذهبی بود ، بصورت يك جمعیت سری مطابق باروش جمعیت های سری مشرق زمین در آمدند .

این تحول متدرجاً موجب شد که پاسداران معبد در بسیاری از مواقع باطناً و حتی گاهی آشکارا با مسلمانان همکاری می کردند و حتی بزبان مسیحیان اقدام می نمودند و گاه باعث زحمت آنان می شدند . بطوریکه مورخین نوشته اند : ناکامی امپراتور « کوتواد سوم » در محاصره دمشق ۵۴۳ هـ - ( ۱۱۴۹ م ) نتیجه سازش پاسداران معبد و پادگان مسلمان شهر بوده است<sup>۲</sup> . تاریخ نویسان تأیید کرده اند ، که در جنگهای صلیبی چندین شهر مسلمانان بین جمعیت پاسداران معبد و باطنیان و اسماعیلیه مبادله شده است . علاوه بر این شیوه کار اسماعیلیه چنان در کار آنها مؤثر افتاد که حتی بزرگواران اروپا که با جمعیت پاسداران معبد مخالف بودند ، طبق روش اسماعیلیه و بدست فدائیان این فرقه کشته شدند .

پذیرفتن تعالیم اسماعیلیه و مبارزه « پاسداران » با نفوذ اهل کلیسا سبب شعله بردی سیل تهمت و افترا در مجامع و در بارهای اروپا علیه آنان روان گردد .

سرانجام پاپ « کلمانس » پنجم در سال ۱۳۰۵ م ( ۷۰۴ هـ ) دستور توقیف وضع اموال « ژاک دمولای » استاد اعظم جمعیت و شصت تن از همکاران و پرا بداد ، در نتیجه این وضع « ژاک » و رؤساء جمعیت از قبرس و فلسطین و سایر نقاط اروپا بفرانسه رفتند در محاکمه ای که در سال ۱۳۰۷ م ( ۷۰۶ هـ ) تشکیل شده بود ، حضور یافتند و باتهام کشیشان در باره خود گوش دادند . مقامات کلیسا آنرا بارتکاب جرائم زیر متهم نمودند .

- ۱- اجرای مراسم کفر آمیز ، هنگام قبول اعضای جدید و برگزاری نشر

از قبیل : اهانت به صلیب و انکار الوهیت مسیح و بیایش بنام کسیکه ویرا ...

۱ - ص ۳۴ جمعیت های سری از عهد قدیم تا جدید .

۲ - ص ۳۴ همین کتاب .





کاتولیکها معتقدند : قرآماسونها از روی مجسمه  
صلیب کشیده عیسو عبور میکنند .

می نامیدند . در حال حاضر فراماسونهای عضو گرانده اوریان ، هنگام ورود  
خود اگر مسیحی باشند باید از روی مجسمه حضرت عیسی که بر روی صلیب نصب  
گفته اطاق افتاده است بگذرند .

۳- ادای الفاظ و عبادات مخصوص و نادریست هنگام اجرای مراسم تقدیس .  
۴- پخش کردن گناهان از طرف رؤساء جمعیت و بدین ترتیب دخالت در کار کلیسا .  
۵- اطفاء شهوات از طریق غیر طبیعی .

خبریان این محکمه که تا سال ۱۳۰۹ م ( ۷۰۸ هـ ) طول کشید در تواریخ نوشته

شده است. در آن سال سرانجام پاپ کلمناوس پنجم فرمان تکفیر رؤساء جمعیت را کرده و آنانرا مهدورالدم شمرد و بر اثر این فرمان پادشاهان، حکام و کشیشان که اعضاء جمعیت دل خوشی نداشتند، آنچه توانستند در حق آنها انجام دادند. در سال ۱۳۱۰م (۷۰۹ هـ) پنجاه نفر از رؤساء جمعیت پاسداران رازنده زنده سوزیدند و در ماه مارس ۱۳۱۴م (نیمه ۷۱۳ هـ) «ژاک دمولای» استاد اعظم جمعیت بطرز فجیحی کشتند.

جمعیت پاسداران معبد که یادستگاه سلطنتی و کشیشان متعصب و کلیسای میساج چون به توحید اسلامی و اصول جمعیت های سری ایرانیان پی برده بود، اعتقاد و با الوهیت مسیح نداشت. همین گناه تابخشودنی آنان که با افکار مانویان و مریض آمیخته شده بود و در مورد غریزه جنسی وزن نیز اعضاء جمعیت تحت تأثیر این قرار داشتند، سبب خشم کشیشان گردید و چون آنان بعزت طرفداری از جمعیت نمی توانستند فکر «توحید» اسلامی و تأثیرات مانویان را قبول کنند ظرف مدت کمی جمعیت را نابود کردند.

سختگیریها و قتل عامهای بیرحمانه اولیاء کبیر  
 جمعیت ضلیب  
 توانست افکار تازه را از بین ببرد، بخصوص که از وی  
 قتل سرخی  
 دوازدهم میلادی مسافرت اروپائیان بمشرق زمین و حتی  
 دور ادامه داشت و تعداد زیادی جهانگرد، بازرگان و  
 از اروپا بمشرق زمین حرکت کردند و در نتیجه تعداد زیادی دستهای تندرو و سرکش  
 اروپا بوجود آمد.

این دستجات در زیر نام های سحر و جادو، ساختن داروهای زهر آگین و کبیر  
 در قلب جنگلها، میان غارها و حتی در پناه برخی «شوالیدها» و «پهلوانان» مشغول  
 مشغول شدند. قیام آنها در حقیقت علیه تمام معتقدات دینی و مدنی موجود  
 خودشان بود و حتی بتقلید معکوس از مراسم کشیشان رسوم بنام «نقرب» به هر  
 ایجاد کردند که خوف و هراسی در دلها افکند و بطور خلاصه طی دوسه قرن

مر تکب شدند که روی کشیشان متعصب و جامد را سفید کردند .

در این هنگام در آلمان يك جمعیت سری بنام جمعیت صلیب گل سرخی بوجود آمد . این جمعیت بر اساس اعمال سری جمعیت پاسداران و تقلید از مهر پرستان و سایر دستجات سری ایرانی و شرقی تشکیلات خود را بنیان نهاد .

«میرابو» خطیب معروف فرانسوی که از فراماسونهای بنام فرانسویست و عضو جمعیت سری «شعله باویر» بود در تاریخ جمعیت های سری مطالعاتی کرده است و صراحتاً مینویسد: جمعیت صلیب گل سرخی «Die Rosekreuzer» از بقایای جمعیت پاسداران معبد است که مدتها در اختفا و استتار کامل فعالیت میکرد و بعد از سالها در زیر عنوان جدید شروع بکار نمود .

«کانتلو» در تاریخ جمعیت های سری مینویسد: «شوالیه هائی که جمعیت سری پاسداران معبد را پس از انحلال و پراکنندگی رها کردند و مدتها نهانی میزیستند، سرانجام در «بوهم سیلزی» جمعیت هائی بنام «کوکب درخشان» و «صلیب گل سرخی» تشکیل دادند و دوباره بکار پرداختند . بنابراین جمعیت جدید گل سرخی را میتوان دنباله جمعیت پاسداران معبد دانست . جمعیت جدید که به سحر و جادو و اعمال شیطانی و مخالفت با دین مسیح کاری نداشت . بالعکس با توجه به حرفه بنائی، به بسط علوم ، بخصوص پزشکی، فیزیک و شیمی و زهد و تقوی اهمیت فراوان میداد ...»

در خصوص مبداء افکار این جمعیت سندی در دست است که اکثر مورخین بدان استناد میکنند . این سند نشان میدهد که افکار و روش جمعیت از مشرق زمین اقتباس شده و اصل آن چنین است :

«... پدر ما بسیار خوشنام و هوشمند بود . برادر ما ک.ر. آگریستیان ، روزنگر و یکس آلمانی استاد اعظم و مؤسس جمعیت در سال ۱۳۷۸ میلادی [۷۷۹هـ] با بهره حیات نهاده است . این برادر در شانزده سالگی به همراهی برادر ب.ا.ل بهزم زیارت اماکن متبرکه بمشرق زمین سفر کرد اما برادر ب.ا.ل در قبرس درگذشت و بمشرق نرسید

برادر دیگر که بلندی پایه دانش حکمای شرق و ژرف بینی آنان را شنیده بود بعزم رفت و در آنجا از سوی حکمای شرق تجلیل شد و مدت‌ها بفر گرفتن و تتبع علوم طبیعی ریاضیات اشتغال ورزید و با برخی از جمعیت‌های سری آمیزش کرد و از اسرار و رموز فایده‌ها برگرفت. برادر ك ر. آ. پس از دو سال اقامت در شرق از راه دریای اسپانی راه شد و با دانشمندان و فلاسفه گفتگوها کرد و ثابت نمود که ممکن است در اروپا جمعیت‌های علمی تأسیس کرده که بتوانند فلزات کم بهار با فلزات گرانبها و سنگهای پریزین کنند و پادشاهان را از گرفتن مالیات بی‌نیاز نمایند...

مؤسسه جمعیت‌های سری همیشه برای پرده پوشی مقاصد حقیقی خود به قیود شرایط زمان و مکان و اغلب بظاهر سازیهائی دست میزدند که از جمله مهمترین کوشش در راه تبدیل فلزات عادی به فلزات گرانبها بوده است و مؤسسه جمعیت مذکور گل سرخی نیز همینکار را کردند و مؤسس جمعیت مزبور پس از پنجسال مطالعه آلمان با شش تن دیگر سازمان خود را در خانه‌ای که بنام «روح القدس» نامیده بر اساس تعهدات زیر بنیاد نهاد :

- ۱- هر يك از مؤسسه‌ین جز در راه درمان مجانى بیماران نباید کار کنند .
- ۲- هیچيك از افراد نباید بپوشیدن لباس مخصوص مجبور باشند و هر كس است که لباس معمول در شهر خود را بپوشد .
- ۳- همه اعضاء باید در هر سال در روز ( س ) در خانه روح القدس جمع شوند غائبین باید قبلاً علت غیبت خود را ذکر کنند .
- ۴- هر برادر باید پیش از مردن مرد دانشمندی را که شایسته جانشینی او است بمجمع معرفی کند .
- ۵- کلمه ك ر شعار و نقش مهر جمعیت باشد .
- ۶- جمعیت باید تا صد سال در حال استتار بماند و آشکارا فعالیت نکنند و بدین ترتیب این جمعیت دنباله کار جمعیت باسداران معبد را گرفت و برای رهبری تعصبات خشك و ترویج افکار آزاد بخوانه و بسط علوم همچنان بفعالیت سری خود...

روش باطنیان و مزدکیان ادامه داد.

جمعیت سری دیگری که مستقیماً از شرق الهام گرفت و سالها در اروپا فعالیت میکرد «جمعیت سری فروغ باویر» نامیده **جمعیت سری فروغ باویر** میشد و اساس کار آن بر تعلیمات «عبدالله بن میمون» قرار داشت که قبلاً درباره آن توضیحات کافی داده شده است.

مؤسس این جمعیت «ادم ویسهاویت» از اهالی باویر آلمان است که جمعیت سری «Der Illuminatenorden» را ایجاد کرد و در حقیقت بزرگترین سازمان سری قرون اخیر اروپا را بوجود آورد. این جمعیت با وقوع انقلابات نقشی بسیار مؤثر ایفا کرد و مسلماً تحت تأثیر تعلیمات ابن میمون قرار داشت.

درباره اینکه دانشمند «باویری» افکار و عقایدی را که در جمعیت خود استوار کرد بچه وسیله و از چه راهی بدست آورده، میان تاریخ نویسان اختلافات بسیاری وجود دارد. برخی از مورخین از جمله «میرابو» در یادداشتهای خود راجع به تاریخ پروس چنین مینویسد: «ویسهاویت آئین های «یسوعی» را که جماعات بسیاری از مردم در سراسر جهان از آن پیروی میکردند، می پشندید. اعضاء این جمعیت تحت ریاست شخص واحدی برای پیشرفت يك مقصود متحداً میکوشیدند. مورخ دیگری مینویسد: «نظامات جمعیت فروغ باویر از آئین های جماعت یسوعی اقتباس کرده، نهایت آنکه این نظامات در راهی بکار برده شده است که با هدف جماعت یسوعی اختلافات بسیار دارد»<sup>۱</sup> برخی دیگر میگویند: ویسهاویت با بازرگانی با اسم «کید» آشنا و دوست شده بود. «کید» سالها در مصر، شام و ایران بود و از کلیه رسوم و آئینهای جمعیت سری شرق و بخصوص اقدامات باطنیان آگاهی کامل داشت و آنچه از اسرار و رموز این جمعیتها میدانست بر رفیق خود آموخت و آنگاه اسناد باویری ب فکر تأسیس جمعیت خود بردش جمعیتهای سری مشرق زمین افتاد.

میرابو بطور وضوح پس از ستایش جمعیت فروغ باویر مینویسد «این جمعیت

در عهد جمعیت بنایان آزاد (فراماسونها) پدید آمده است. میرابو در ضمن شرح وقایع سال ۱۷۷۶ م (۱۱۸۹ هـ) که جمعیت فروغ باویر تشکیل شده بود مینویسد: «... لژ باویر در مونیخ بواسطه آنکه وعده‌های خود را جامه عمل نپوشانید، در اثر مناقشات فراوان گرانید و از این رو پیشروان لژ بر آن شدند جمعیت دیگری بر پایه آن ایجاد کنند. جمعیت جدید بنا بادعای نویسنده «تاریخچه مختصر جمعیت‌های سری» همین جمعیت فروغ باویر است که فراماسونها آنرا بنا نهادند. اسنادی که در دست است، نشان میدهد که آدم و سپهر در یکسال بعد رسماً وارد جمعیت بنایان آزاد شد و با احتمال قوی جمعیت شعبه با شماره و کمات جمعیت فراماسون بنیاد گرفت و فراماسونها طبق روش خاص خود لژ را برده آنرا رهبری کردند.

نکته دیگری که سخن میرابو را کاملاً تأیید میکند اینست که: جمعیت فروغ باویر در سال ۱۷۸۷ [۱۲۰۱ هـ] بفرمان امیر باویر منحل و غیر قوه اعلام شد. هنوز چند ماهی ازین ماجرا نگذشته بود که دو تن از اعضاء آن به پاریس در آنجا بنام جمعیت خود با انجمن سری برادران همدستان قرار داد اتحادی کردند. بموجب اسناد رسمی فراماسونها «میرابو» و «تالیران» که هر دو از بنیان‌گذاران و منتسب به لژ «شرق اعظم» فرانسه بودند، واسطه این ائتلاف شدند. نتیجتاً میشود که این جمعیت با شماره و توجه سازمان محلی بنایان آزاد بوجود آمده است. خواه روش کار خود را از تعالیم باطنیان توسط «گید» که «احتمالاً یکی از همکاران زیر دست باطنی بود» اخذ کرده و خواه از راههای دیگری، از آن استفاده کرده. بهر حال شکی نیست که جمعیت مزبور نیز بمنظور فعالیت علیه حکومت استبدادی و گمراهی در راه استقرار آزادی بوجود آمده است...»<sup>۲</sup>

«بارتو» در کتابی که راجع بکارهای «میرابو» نوشته هدف جمعیت مزبور را تشریح کرده و مینویسد: «الغاء بندگی کشاورزان، الغاء تمام عادات و امتیازات»

۱- جمعیت‌های سری و جنبش‌های تخریبی ص ۱۵۱

۲- ایضاً ص ۴۱

۳- ایضاً ص ۴۱ و ۴۲

مخانی، ترویج تسامح دینی، پیشرفت انواع آزادی از هدفهای این ناطق انقلابی بود. هدفهای جمعیت طوری بود که هیچیک از اشراف و اعیان حق شرکت در آن را نداشتند. پس از انحلال جمعیت مذکور، فراماسونها در اروپا جای آنها را گرفتند و با استفاده از روشهای پنهانی باطنیها و جمعیت فروغ باویر، کارهای خود را دنبال کردند. و بزودی فراماسونری در سراسر اروپا توسعه یافت و کلیه جمعیتهای سری تحت الشعاع آنها قرار گرفتند.

## فصل نهم

قدیمی‌ترین نوشته‌هایی که بزبان فارسی در باره فراماسونری

نوشته شده است

از زمانی که سازمانهای فراماسونری انگلیسی و فرانسوی در شرق و ایران تشکیل گردید ، ایرانیان همواره سعی داشتند که از درون سیاه چال ها و از پشت پرده سیاه و درهای بسته این محافل ، از اسرار آنها مطلع گردند . آنها که از سالها قبل سازمانهای مخفی آشنا شده بودند ، پیش از همه می‌کوشیدند ازین اسرار اطلاع حاصل کنند ولی چون هر چه بیشتر تلاش کردند ، کمتر نتیجه گرفتند ، ناچار در نوشته خود اصطلاحاتی نظیر «جادوگرخانه»<sup>۱</sup> ، «شیطان‌خانه»<sup>۲</sup> ، «خانه فراموشان»<sup>۳</sup> و ... را نام قدیمی فراموشخانه را در باره محفل و محل اجتماع آنان بکار بردند و خود فراموش نیز ازین عنوان استفاده نمودند . در حالیکه لفظ فراموشخانه از دوران اشکانیان مخوفترین زندانها اطلاق می‌شد و هیچ ارتباطی با فراماسونری نداشت .

- 
- ۱- نویسنده کتاب «اسرار فریمن» کلمه «جادوگرخانه» را از قول شجاع در کابل راجع به فراماسونری این شهر بکار برده است . ص ۳۳ اسرار فریمن .
  - ۲- در سالهای بعد از جنگ جهانی اول که شیعیان از فراماسونری اسکانند در آبادان تشکیل شد ، مردم خوزستان مراکز فراماسونری این استان را بنام «شیطانخانه» می‌نامیدند .
  - ۳- سفرنامه مهندس میرزا صالح شبرازی . صفحات ۱۶۸-۱۶۹ .



چنان‌که در تواریخ نوشته شده، یکی از پادشاهان اشکانی، زندانی در خوزستان داشت که بنام « فراموشخانه » و « قلعه فراموشی » نامیده می‌شد. درباره این زندان نوشته شده: « مجرمین سیاسی و افرادی از طبقه ممتاز که مرتکب جرمی می‌شدند، معمولاً بقلعه مستحکمی در خوزستان بنام « فراموشخانه » گسیل می‌شدند و کسی حق نداشت حتی نام این زندانی و محل او را بزبان راند...»<sup>۱</sup>

پرفسور ارتور کریستن سن<sup>۲</sup> دانمارکی زندان مزبور را زندان « گیلگرد » و یا « اندمیشن»<sup>۳</sup> نام گذارده است.<sup>۴</sup> پس از دوران اشکانی بتدریج نام « فراموشخانه » به محل هائی اطلاق می‌شد که وضعی نظیر فراموشخانه خوزستان داشته است. در کتب لغت فارسی نیز « فراموشخانه » را بجای نام « فراماسوئری » بکار برده‌اند، و برای اولین بار کتاب لغت انگلیسی به فارسی « ولستون »<sup>۵</sup> که در سال ۱۸۸۲ م ( ۱۲۹۹ هـ ) چاپ شده کلمه فراموشخانه را برای معنی کردن کلمه Freemasonry hall بکار برده است.<sup>۶</sup> میرزا ملکمخان و پدرش نیز نام سازمان فراماسوئری خود را فراموشخانه

۱- جلد اول تاریخ اجتماعی ایران - مرتضی راوندی - ص ۵۷۰

۲- ایران در زمان ساسانیان - ص ۲۱۴ .

۳- Andmishin.

۴- در کتاب صوف ونحو ارمنی صفحه ن - ط درباره نام اندمیشن و انوشیرد و تطبیق آن با شهر گنونی اندمشک و دذقول بکلمه فراموشخانه که نام زندان این منطقه بوده اشاره شده است، درین زندان چندین نفر از اعضاء خانواده سلطنتی منجمله ( ارشک سوم ) یا ( ارشک سوم ) پادشاه ارمنستان که با کارد خود کشتی کرد، زندانی بوده‌اند.

۵- N. Wollaston

۶- این کتاب لغت بوسیله Glen Hill و walmer چاپ شده، رجوع شود به صفحه ۱۲۳- همچنین دیکسیونر انگلیسی بفارسی - مین زاهدی که در سال ۱۹۲۸ چاپ شده است در این کتاب لغت، کلمه انگلیسی Freemason به فراموشان ترجمه گردیده. در اولین چاپ فرهنگ حیم که در سال ۱۹۳۶ چاپ شده نیز کلمه فراموشخانه وجود دارد.

گذارده<sup>۵</sup>. و شاید آنان این نام را از کتاب مذکور گرفته‌اند.

با وجودیکه در ادوار مختلف و در همه تشکیلات فراماسونهای ایرانی جنبه کسری و مخفی رعایت شده و فراماسونهای ایرانی همیشه لب بسته و خاموش بوده و فراموشی پیشه ساخته‌اند، با اینحال کم و بیش مطالبی در کتب چاپی درباره فراماسونری عنوان شده است که برخی از آنها بویژه در کتب و اسنادی که از دو قرن پیش باقی مانده بقالب جالب و شیرین است که نقل آنها لازم بنظر می‌رسد. این نوشته‌ها نموداری از تک‌حیرت آور نویسندگان فارسی زبان درباره فراماسونری است و خود نمونه‌های از آنکس نظرات مردم دو قرن قبل تاکنون در باره این گروه مرور مخفی است.

### نخستین نوشته فارسی در باره فراماسونری

نخستین ایرانی که درباره «فراماسونری» مطالعه و تحقیق کرده عبداللطیف ابیطالب موسوی شوشتری جزایری، یکی از افراد خانواده مرعشی است. وی پس از مسافرتی که به کرمانشاهان، عراق عرب و بیقاع متبرکه نمود، به شوشتر بازگشت و قصد داشت که از راه بصره به هندوستان برود ولی بیماری برادرش مانع مسافرت وی پس از بهبود حال برادر، بار دیگر هوای مسافرت به هندوستان پسرش زد و سرانجام روز ۱۴ شوال ۱۲۰۲ هجری (۲۹ ژوئیه ۱۷۸۸ میلادی) از بصره بطرف بنکاله حرکت کرد. شوشتری جزایری می‌نویسد: «... بنحوی که گذشت هوای هندوستان بر سر هندوستان ممانعت می‌نمودند و من همچنان بر اصرار بودم برادرم نیز بر ضاجوئی می‌داد و روز چهاردهم شوال ۱۲۰۲ [۲۹ ژوئیه ۱۷۸۸ م.] بر یکی از جهازات انگلیسی

۵- در کتب لغات زیر، کلمه فراموشخانه بجای فراماسونری بکار رفته است:

۱- فرهنگ نظام جلد چهارم - سید محمدعلی داعی الاسلام سال ۱۹۳۸.

۲- فرهنگ عبید یک جلدی در توصیف کلمه فراموشخانه می‌نویسد: «... نامی فارسی بفراماسونری اطلاق شده و نیز کنایه از زندانهای مخوف دوره استبداد است که زندانیان تا پایان عمر در آنجا بسر می‌بردند صفحه ۷۵۸».

۳- فرهنگ آموزگار چاپ ۱۳۲۲ چنین می‌نویسد: «فراماسون مردم فراموشی مسلک مرموز و پنهانی (فراموشیان). فراموشخانه - آنجا که طایفه مخصوص از امر و طریقت و سیاست گردهم آیند و بکلی مرموز و پنهانی کار کنند و شعبه آنان همه‌جا پراکنده است. صفحه ۵۱۷».

من و اخوی شیخ محمد علی بن شیخ محمد در آمدیم... عصری بود که ناخدا لشکر کشیده بادبانهها بیاراست... روز سوم به بندر ابوشهر لشکر شد سه چهار روز در آنجا اقامت رفت اصد قارا وداع نموده روانه شدیم هوای دریا و اوضاع کشتی مزاج را برهمزده در گوشه افتاده بودم بعد از چند روز بمسکت که بمسقط معروفست رسیدیم... وی ضمن شرح آنچه که در این سفر دیده در چاپ دوم کتاب خود راجع به فراماسوئری می نویسد:

«دیگر از جمله قوانین مشهوره فرق فرنگمنان خاصه فرانسیان فرامیسن است و فریمیسین نیز گویند آن در لغت بمعنی بنا و معمار است چه واضع این قانون شخصی بنا بوده است و در اصطلاح جماعتی را گویند که متصف بصفتی باشند که ذکرشان خواهد آمد هندیان و فارسی زبانان هند آن جماعت را فراموشی گویند و این هم خالی از مناسبتی نیست چه هر چه از آنها بیرونی در جواب گویند بیاد نیست منافاتی با هیچ مذهبی ندارد و هر کس بپیر مذهبی که باشد و بخواهد داخل در این فرقه گردد با کسی ندارد سینه است به اوضاع نیکچریان روم و عادات مردم اوجاقی آن مرز بوم یا رومیان کرده ایشان را برداشته اند یا ایشان تبع رومیان کرده اند و آن اینست که در هر جا که خواهند اعم از شهر و قری خانه عالی که در آن حجره بسیار وسیعی باشد بسازند و به بیت الحکمه موسوم گردانند و هفته یک روز معین دارند کسی که بخواهد داخل در این فرقه شود در آن خانه در آید و یکشب تا سحر در آن حجره بماند فردا بزرگان آن فرقه طعامی بزند و همه آن جماعت حاضر شوند بعد از برداشتن سفره هر یک از حضار آن شخص تازه را نوازش و مهر بانی و کلمات حکمت ناطقین کنند و با مویز کباب گویند اما در آن شب چه می گذرد احدی نمی داند اعظام هندوستان در استکشاف این امر سعی ها کردند و به مردم او باش مبالغی نقد بقدر بنجاه هزار روپیه وعده کردند و آن مردم در آن خانه در آمده بعد از بر آمدن اینقدر گفتند که افعال شنیده که مردم را گمانست مطلق نیست باقی را هر که بخواهد خود رفته ببینند با اینکه به نان شب محتاج بودند از آن مبلغ خطیر

گذشتند و نکفتند و فایده این کار این است که در شادید یار و یاور یکدیگر باشند یکی را از روزگار صدمه رسد و بی چیز گردد برادران هر يك از خالصه خود به او چیز دهند تا صاحب سرمایه خطیر گردد و در فضا یا ودعاوی بهر چه قدرت داشته باشند با یکدیگر نمایند و غریبتر اینکه هر گاه دو کس ازین فرقه که یکی از مغرب و دیگری مشرق باشد بهم برخوردند بدون آمیزش و اختلاط هم را شناسند بسیاری از مسلمانان «کلکته داخل درین زمره اند»<sup>۱</sup>

بطوریکه قبلاً گفته شد ، فراموشخانه و فراماسوئری درین پیشوای شیخیه و از بدو تأسیس بیشتر جنبه افسانه‌ای و اجرای عملیات سحر و جادو داشته . تخیلات طبقات مختلف مردم در قرون هجدهم و نوزدهم درباره «فراموشخانه» و «فراماسوئری» تقریباً یکسان بوده است .

سؤال وجوابی که ذیلاً نقل میشود ، نمونه‌ای از طرز تفکر و اندیشه مردمی است که نام «فراموشخانه» را شنیده و از این سازمان مخفی چند کلمه‌ای میدانستند . بی آنکه از فراموشخانه و صورتی که درباره آن میشد ، حتی پیشوای شیخیه را که خود صاحب نظر و اهل علم و اطلاع بشمار میرفت ، گمراه کرده بود . حاج سید کاظم رشتی در فرقه شیخیه که یکصد و پنجاه جلد کتاب و رساله نوشته ، در یکی از رسالاتش فراموشخانه کرده و در پاسخی که به یکی از خریداران این سازمان عجیب و غریب میدهد ، مطالب جالبی را درباره اشتغال فراموشان به سحر و جادو عنوان میکند . ماجرا بدین قرار است که روز ۲۲ ربیع الاول ۱۲۴۹ (۲۰ اوت ۱۸۳۳) آقا میرزا ابراهیم تبریزی هفت سؤال زیر را کتباً از مرحوم رشتی مینماید:<sup>۲</sup>

۱- رؤیت امام «ع» در غیبت ممکن است یا نه .

۱- تحفة العالم ص ۱۸۳ .

۲- فهرست کتب شیخ احمد احسانی و سایر مشایخ جلد اول ص ۱۴۹

۳- جلد دوم فهرست کتب شیخ احمد احسانی و سایر مشایخ ص ۱۵۳



سید کاظم رشتی نخستین روحانی ایران که درباره  
فراء و شخانه اظهار نظر کرده

۳- امام عصر عجل الله فرجه مثل سایر مردم میخورد، میپوشد و در این عرصه دنیا است  
دیگر .

۴- مراد «ابدال» و «اوتاد» و «نقیب» و «رجال الغیب» و «اقطاب» چیست و عددشان  
است و فایده وجودشان چیست.

۵- طی الارض و طی الزمان چگونه است و مخصوص بانبیاء است یا برای دیگران  
مکن است .

۶- فراء و شخانه که میگویند در بلاد افرنج است چیست .

۷- حقیقت شیطان کلی و جزئی را بیان فرمائید .

۸- خرمای فارس بعد از جوشاندن حکم مویز را دارد یا نه .

جوابی که مرحوم رشتی درباره فراموشخانه میدهد بدین شرح است:

... اینگونه خانه‌ها شهرت بسزائی دارند و آنچه را که من میدانم درباره آنها  
است که در آن خانه‌ها میباشد. چه بسیار چیزهایی که در این خانه‌ها موجود نیست  
آنها را بطریق مخصوص «حاضر» می‌نمایند و همچنین طریقه مختلف معالجه و  
احکام سحر و جادو از آنچه که مربوط میشود به «علم سیمیا» در نسخیر ملائکه سنگ  
شمعون و زیتون و سیمون و یاران آنها در آشکار ساختن مشکلات و خیالاتی که از  
دوم نازل شده و آنچه که فرار داده شده در مسیر ستاره «عطارد» از فوای فکری و آنچه  
مربوط است به «علم سیمیا» از عجایبی که در خواص اشیاء هست از رفع و وضع در  
نفع و جذب و دفع و شکل‌ها و خیالاتی درباره پاره‌ای از معجزات مثل داخل شدن  
آتش بدون آنکه تأثیری بخشد و سوختگی ایجاد نماید و آنچه که مربوط است به  
سیمیا «از عجائب معجزات و سرعت حرکات و آشکار کردن بعضی از چیزها که  
معجزه است و آنچه که در قدرت و حیطة انسان گذارده شده از امکانات و مقنن  
آنچه که مربوط است به «علم سیمیا» از اسرار «حروف» درباره حقایق فکری و  
بازگشت و صفات لفظی و اشکال گوناگون رقمی آن و بدون شك تأثیرات عجیبی  
دیده میشود که از این «علوم» متفرع میشود.

انواع «تسخیر» و «احضار» چنانکه «بیعال بن حود» در شهری که آنرا  
بمرحله عمل در آورد بطریقی که آفتاب و هوا در آن وارد می‌شد و آب به آن  
نمی‌گردید چنانکه اهالی آن شهر از غرق شدن در طوفان و امثال آن نجات یافتند  
همانطور است وضع آن خانه که هر کس داخل آن می‌شود نمی‌تواند از چگونگی  
خود اطلاع حاصل کند بهیچ نحوی از انحاء و بهمین دلیل است که مردم برای  
اشتیاق نشان می‌دهند و همچنین در یکی از شهرهای مبارکه در خواب شنیدم و  
این مطالب را که کسیکه داخل این خانه می‌شود می‌بیند که یکدیگر را با علامت  
میشناسند و همچنین برای علامات مراتبی هست در شدت و ضعف و بلندی و پستی هر  
بر حسب رتبه و مقام او و شناخته نمی‌شود آن علامات و نشانه‌ها مگر با مقابله و

افرادی که حامل آن علائم و نشانه‌ها هستند و چنین است شرح اوضاع آن فراموشخانه‌ها و خداگواه است بر این احوال ...<sup>۱</sup>

میرزا حسین‌خان نظام الدوله آجودانباشی محمد شاه گزارش آجودانباشی قاجار نیز گزارشی درباره فراماسونری و فراموشخانه دارد که به محمدشاه بسیار جالب است. وی که بمناسبت اختلاف ایران و انگلیس بر مسئله هرات و گلایه از مظالم مأمورین آن دولت به اروپا اعزام شده بود و بدون موفقیت بازگشت، در مراجعت گزارش جامعی برای محمد شاه نوشت که نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشمند محترم سلطانعلی سلطانی که فرزندشان عضو لژ تهران وابسته به اسکاتلند می‌باشد، موجود است. در این گزارش آجودانباشی درباره فراماسونری در انگلستان چنین می‌نویسد:

... حکایت دیگر در حق و بلاهت آنها اینست که باز شخصی از اهل فرانسه رفته در اسکند خانه و عمارات عالی بنا می‌کند و بعد از آن در کاغذهای اخبار ثبت و اظهار می‌نماید که من سعیهای دافیه و اهتمامات کافیه بعمل آورده چیزی بسیار عجیب و غریب تحصیل و تربیت نمودم که تا این زمان در کل ممالک فرنگستان چنین چیز غریب دیده نشده است هر کسی که بخواهد همان چیز را ملاحظه نماید در فلان خانه ممکن است. این مراتب شهرت تمام بهم رسانیده اهل ولایت عموماً با رغبت بی‌نهایت مایل شده هر روز دسته دسته رفته و هر وقت خواسته‌اند که داخل شوند، نفری یک بشیلین بازیافت و رخصت دخول می‌دهند تا اینکه باندرون رفته می‌بینند که هیچ چیز در بساط نیست از صاحب همان خانه می‌پرسند که کو آن چیز که نادره زمان است [؟] بیا تماشا کنیم جواب می‌گوید که من مدت‌ها عمر عزیز را بتحصیل و تربیت آن صرف کردم که بلکه بواسطه و دست‌آور از راه معاش درستی حاصل کنم حالاً می‌نرم که بشما نشان دهم و شما رفته یاد گیرید و آنوقت هنر و صنعت من از عظم افتاده دیگر کسی اعتنا نکند پس در

۱- سؤال و جوابهایی که چاپ شده از کتب خطی کتابخانه حاج عبدالرضاخان آقا زاده

(سرکار آقا) اقتباس گردیده است.



میرزا حسینخان آجودانباشی

اینصورت بهتر این است که شما قسم بذات پاک خدا و روح مطهر حضرت عیسی علیه السلام تا من اطمینان حاصل کرده شما را از این سرمکتوم آگاهی دهم. آنها نیز بیرون در شریعت خود معمول و اهم و الزم بوده است همان الفاظ را سوگند و یمن می‌کنند که هر چه ما در اینجا ببینیم و آنچه از زبان تو بشنویم هرگز بروز نمی‌دهیم همیشه شخص اطمینان کلی بهم رسانیده با کمال بی‌ساختگی و صداقت مذکور ساخت که این است که در ساط من هیچ چیز نیست و از این تمهید بغیر از اخذ درم و دین



دیگری ندارم - الحاصل همان دست‌پنون اینکده چیز غریب ملاحظه نمایند مایوس گشته از خانه بیرون می‌روند و در خارج هر کس از آنها تحقیق ماجرایی می‌نماید اضطراب آجواب گویند که اوضاع آنجا گفتنی نیست و تا شما خود به رأی العین مشاهده نکنید از گفتن ما چیزی دستگیر شما نخواهد شد به همین علت اهل آن ولایت بغایت مایل شده همه رغبت کامل به هم می‌رسانند که آنجا را تماشا نمایند تا اینکه بمروز مساوی سه‌کرور نسل [۱۵۰۰۰۰۰ نفر] و ذی حیاتی که در اندن بوده عموماً بد آنجا رفته هر یک، یک شیلین [شیلینگ] داده و مثل دسته اول هیچ چیز ندیده مراجعت می‌نمایند.

انگلستان هم با آن همه شهرت در کل عالم به اعتقاد بنده درگاه مانند حکایت دوم است<sup>۱</sup> که محض برای جلب نفع دنیوی و اخذ پول می‌باشد و اگر چه تا این زمان از اشخاصی که به آنجا رفته و اوضاع آنرا به‌تمامها دیده و تماشا کرده‌اند هر چه استفسار و استعلام شده است از تصدیق و تکذیب بکلمه متکلم نشده می‌گویند که اوضاع آنجا گفتنی نیست پس در اینخصوص هر چه گفته و نوشته شود خرق اجتماع و خلاف جمهور خواهد شد و تأمل یا رافق با ضرورت مورد بحث و ایراد مردم شده مصدق نخواهد بود لیکن چون بنده درگاه از بعض اهل هندوستان که متوقف لندن دارم صادق‌القول و بیغرض بودند و مدت‌ها در آنجا بسر برده در باب امور جزئیة و کلیه اعمان نظر نمود مکرر استفسار و حقیقت امر را فهمیده بودند تحقیق نمود بخصوصه جواب اقبال الدوله<sup>۲</sup> که آدم صادق و فی الواقع اهل هندوستان ...<sup>۳</sup> است تفصیلی از این اوضاع ذکر نمود.

خلاصه و اجمال آن اینست که اساس بزرگی بجهت جلب نفع دنیوی چیده، عمده و خدام عدیده و رؤسای عمدۀ در آنجا گماشته‌اند و در نظرها چنین جلوه داده‌اند که هر کس یکبار داخل آن قطار شود در دنیا و آخرت موفق و ورستگار خواهد شد. و ظاهراً

- ۱- میرزا حسین‌خان آجودان‌باشی قبلاً شرح مفصلی درباره فاحشه خانه‌های لندن و فواحش آنها بتفصیل در (حکایت دوم) نقل کرده بود.
- ۲- اقبال الدوله پسر شمس الدوله سلطان حکومت (اود) هندوستان بوده که بعدها دولت انگلستان خاندان آنها را محدود و منزول کرد.
- ۳- سه کلمه بادست پاک شده که خوانده نشد.

يك نوع عظمی هم قرار داده اند که احدی خود سر نمی تواند به آنجا داخل شود بالجمله مقرر داشته اند که هر که خواسته باشد به آنجا برود باید اول پیش آدم بسیار محترمی که در خارج گماشته اند رفته با کمال خفص جناح عجز و الحاح کرده استدعا نماید و بعد از حصول رخصت همان ساعت مبلغ بیست و پنج پونت [پاوند] که از پنجاه تومان عبارت باشد نقد بدهد و داخل شود و اگر يك پونت کمتر باشد هرگز ریاست مقبول نشده مطلب طالب بصورت نخواهد رسید .

الفرض همینکه بیچاره بدبخت با فلاکتی که به هزاران رحمت و مشقت وجوه معینه را تحصیل و نتیجه این زیارت را باغواهی خیالات فاسده مایه سعادت دنیا و آخرت دانسته داخل دایره شد می بیند که اساس و اسباب و اوضاع آنجا بحدی است که خارج از اندازه تحریر و کتاب و افزون از حوصله سؤال و خطاب می باشد و بعضی اشخاص بی عقل و کمال با یال و کویال تمام در سر میز و کرسی مملو از کار و چنگال نشسته روی کرسی ، و ظروف آن از انواع ماکولات و مشروبات مالا مال است و آنآفاقاً آنها در کف و شرب اعمال و غفلت نورزند گاهی سرخوش می شوند و زمانی بهوش آیند و به اشتغال خودشان در عالم بیهوشی و هشی اسرار غیبی می شنوند و چون بهوش آیند دم از عرق زده کلمات و عطف و نصیحت گویند و مریدان را بشارت سعادت می دهند و ادعای حقانیت می کنند وارد و مورد [ در اصل مردود بوده ] اگرچه اول وهله و حصول مقصود خطای جمع و خشنود شده زمانی می نشینند لکن بالاخره همان اشخاص سراپا نفاق به انبیا طرب طمطراق [ ظاهراً بایستی طمطراق باشند نه طمطراق ] به او گویند که همیشه یا حق و وفاق سلوک و رفتار کرده طریق حسن اخلاق مسلوك بدار تا شهره آفاق شده بین اصحاب و الاقران طاق باشی معلوم است که آنوقت همه بمصاحبت تو مشتاق می شوند و محبت آداب تو دیباچه اوراق آید و عالمی بر ثبات عقل و میثاق تو عاشق شوند ، و همچنین خیرات و عبرات دائماً اهتمامات کامله بعمل آورده هرگز غفلت مصاهلت مکن و در دنیا دین و ملت و قواعد آیین شریعت خود با خلوص نیت باش ، و در تبعیت شریعت مرتجع بی نهایت بکن . خلاصه از این مقوله کلمات که همیشه در مدت عمر خود مکرر تر

شنیده بود می‌شود بعد از این همه نصیحت که عفاً به همه جهت متضمن آدمی است با کمال ملاحظت و مهربانی می‌گویند که اگر احوال و اوضاع اینجا را در دنیا و آخرت بتو می‌رسد و موجب هلاکت تو می‌شود در این بین چهار سد و پنجاه ناپرده که در هر يك صورت آدمی کشیده‌اند نشان می‌دهند اینها صورت اشخاصی است که در فلان عهد و تاریخ به اینجا آمده و این نصایح و مواعظ را شنیده بعد از بیرون رفتن از راه بوالهوسی و هوای نفس مصمم شده بودند که شمه‌ای از اوضاع اینجا را بگیرند هنوز حرف از دهان ایشان بیرون نیامده مرده بودند و صورت آنها را عبرة الناظرین نگاهداشته‌ایم. این نصیحت و تهدید را با نهایت رأفت و مهربانی و دلسوزی می‌گویند لابد در دل مؤثر شده اعتقاد به صدق آن به هم می‌رسد و اگر کسی بالفرض در خصوص این نصایح در مقام شبهه هم باشد عقل حکم می‌کند که نقل نمودن این کیفیت و افشاء این خبر در هیچ حال مشرئمر نخواهد بود و راه احتمال هم مسدود نمی‌باشد، گاه هست آنچه را می‌گویند محض از راه نیک‌خواهی است چه لزومی دارد حرفی که در آن توهم خسارت می‌رود بزند پس بحکم عقل از ایراد این راز احتراز خواهد کرد.

بعضی حرکات مخصوصه از قبیل گذاشتن دست و انگشت بروی لب و بینی بطرز خاص یاد می‌دهند که در خارج از ادای این حرکات همدیگر را می‌شناسند. و مأخذ مقدمه مشهوره که اهل فراموشخانه می‌شناسند همین است. رخصت خروج داده به او می‌گویند که هر گاه همت گماشته سایر اوقات هم بکرات به اینجا بیائی رفته رفته بر مراتب توافز و ده بعد کمال خواهی رسید حالا آن بیچاره بدبخت در این صورت که تنخواه [پول] مفت از دست رفته بهره و منفعتی ندیده و تهدید بسیاری شنیده در خارج پیش مردم چه می‌تواند بگوید. اگر اظهار نماید که در میان جمعیت بغیر از مکر و حیلت چیز دیگر نیست اولاً می‌ترسد که از تهدیدات مسطوره خسارتی ببیند و ثانیاً [در میان] مردم بلاشبهه مورد بحث شده مردم خواهند گفت که پس از این قرار تو دیوانه محض بوده‌ای که پی بحقیقت مطلب نبرده و مخ مسئله نفهمیده اینقدر مایه گذاشتی، لابد است که از راه اضطراب اظهار نماید که هر چه در آنجا دیده شده نمی‌شود و نمی‌توان بیان و

آشکار کرد چنانکه تا امروز هر کس به آنجا رفته است تقریرش باین سیاق است .

این تفصیل دلالت می کند که بساط آنجا خالی از تقلب و زور نیست هر سه مرتبه خطیری از منافع آنجا عاید دولت می شود . آنچه بنده در گاه تحقیق کرده و نوشته ایست و اگر از اهل فراموشخانه که به آنجا رفته اند چیزی سوای این فقرات بخیر دیگر کنند که نزدیک بمقل باشد بر رأس این صفحات و نوشتن این تقریرات چند اشکالی ندارد و اهل فراموش خانه که در خارج همه دیگر را می بینند و می شناسند معاونت و دستگیری یکدیگر مطلقاً مضایقه نمی کنند . فرنگستان اگر چه ظاهر آنجا بزرگی در آنجا چیده اسباب و آلات گشوده فراهم آورده اند و در اول وحله هر کس می تواند نماید چنین خیال خواهد کرد که البته این اساس برای امور عمده و مهم معظمه نیست منافع کلیه در آن خواهد بود اما همین که بر حقیقت اوضاع آنجا رفت معلوم می شود این بساط محض برای جمع کردن پول بوده جمیع اساس و اوضاع آن منیاب حقیقی چشم بندی می باشد چنانکه بنده در گاه تفصیل آنرا در کتاب روزنامه ثبت نموده ام اگر بنظر تحقیق ملاحظه نمایند با نهایت سهولت واضح خواهد شد که هر چه در آن هست هیچ و پوچ است<sup>۱</sup> .

سفر نامه دیگری بنام میرزا حسینخان آجودانباشی باقیه

نوشته ای دیگر

عبدالفتاح گرمرویی در چهار فصل نوشته است و به همین

از گرمرویی

بنام و سفر نامه چهار فصل معروف است . عبدالفتاح یک

منشیان عهد فتحعلیشاه و بعداً منشی مخصوص میرزا حسینخان آجودانباشی بود

۱- در کتابخانه مجلس شورای ملی یک کتاب خطی بنام «سفرنامه» شماره ۱۳۰۳

است که محمد حسین رئیس الکتاب با خط نسخ زیبا آنرا نوشته است . درین کتاب قسمتی از گزارش آجودانباشی به محمد شاه نقل شده که منجمله آنچه که ما درباره فراموشخانه مجموعه نویس دانشمند محترم سلطانعلی سلطانی نقل نمودیم ، در این مجموعه آمده است

از به کشورهای اروپائی سفر کرده است . عبدالفتاح در سفرنامه‌اش در باره فراماسونری می‌نویسد :

اما فراموشخانه فرنگستان که باصطلاح آنها مجمع مذهب فارمسون است اگر چه تا این زمان از کسانی که به آنجا رفته و اوضاع آنرا بتمامه دیده و تماشا کرده‌اند هر چه استفسار و تحقیق شده است از تکذیب و تصدیق بکلمه نشده آنقدر می‌گویند که اوضاع آنجا گفتنی نیست ، پس در این خصوص هر چه گفته یا نوشته شود خرق اجتماع و خلاف جمهور خواهد شد و قائل یار اقم بالضروره مورد بحث و ایراد مردم مصدق شده نخواهد بود .

لکن چون بنده در گاه از اهل هندوستان که متوقف لندن و آدم صادق‌القول و بی غرض بودند و مدت‌ها در آنجا بسر برده در امور کلید و جزئیة امعان نظر نموده مکرر استفسار و تحقیق کرده حقیقه امر را فهمیده بودند تحقیق نموده بحضور نواب اقبال‌الدوله که عموم اهل هندوستان بصدق قول و حسن فهم او اعتقاد دارند و در حقیقت هم اهل دین و طالب یقین است و از حرف خلاف و باشبهه احتراز دارد تفصیلی در این خصوص ذکر کرده که خلاصه و اجمال آن این است که اساس بزرگی برای جلب نفع دنیوی چیده و خدام و عمله متعدده و رؤسای معتبره در نظرها جلوه داده‌اند که هر کس یکبار داخل آن قطار شود در دنیا و آخرت رستگار خواهد شد .

و ظاهر آنکه عزم و اعتبار فرار داده‌اند که احدی خود سرانه نمی‌تواند به آنجا داخل شود یا بالجمله مقرر داشته‌اند هر که خواسته باشد به آنجا برود باید اول پیش آدم محترمی که در خارج گماشته‌اند رفته با کمال خفص جناح عجز و الحال کرده اذن دخول استدعا نماید و بعد از حصول رخصت همان ساعت مبلغ بیست و پنج پونت که عبارت از پنجاه تومان باشد بدون امان و مهلت بدهد و اگر يك پونت کمتر باشد هرگز

۱- میرزا عبدالفتاح گرم‌رودی تا حدود سال ۱۲۶۴ (۱۸۴۷) در حیات بوده و بعد از

این تاریخ از احوال او اطلاعی در دست نیست .

مقصود و مقبول و معطلب بحصول نخواهد رسید همینکه بیچاره با هزاران زحمت و مشقت و جبه قرار دادی را تحصیل کرده می بیند که اساس و اوضاع آنجا بحدی است که تحریر و تفریر از عهده آن نوان آمد و بعض اشخاص با کمال منانیت و وفار در سر میز دیگری مملو از کارد و چنگال نشسته روی آن از انواع ماکولات و مشروبات مالامال است غسیه اوقات از اکل و شرب غفلت ندارند زمانی سرخوش می شوند و آبی بهوش می آیند درده و عرفان زده کلمات و عطف و نصیحت گویند و مریدان را بشارت سعادت می دهند بیچاره کسی چه اول بحصول مقصود خاطر جمع و خوشنود شده زمانی می نشینند لکن بعد از نتایج هر چه نگاه می کنند چیزی که غرابت داشته موجب تحیر باشد نمی بینند و آن اشخاص از راه نصیحت می گویند که همه اوقات شیوه حسن سلوک با مردم و صدق و صفا و وفق و وفار مراعات بکن و طرز موااسات و انصاف را ملاحظه نما و طریقه حسن اخلاق پیشه گیر تا شهره آفاق شده بین الامائل و الاقران طاق باشی تا عموم خلق بر صحبت مشتاق شوند و محسنات آداب تو دیباچه اوراق آید و همچنین در خیرات و عبرت و اهتمامات کاملی بعمل آورده غفلت و مساهلت جایز مدار و در شرایط دین و مذهب و قیود آئین و شریعت خود با خلوص نیت باش ، خلاصه از اینگونه مواعظ که همیشه از مرید شنیده بود میشوند و می گویند اگر همت کرده بار دیگر بیائی بکمال خواهی رسید .

بعد از اینهمه نصیحت که عقلا به همت جهت متضمن مصلحت آدمی است باز که ملاطفت و مهربانی می گویند که اگر از احوال و اوضاع اینجا در خارج نقل بکن بلا شبهه خسارت کلی در دنیا و آخرت بتومی رسد و موجب هلاک تومی شود و در این بیچاره چهار صد پانصد کرده که در هر یک صورت آدمی کشیده اند نشان می دهند و می گویند در صورت اشخاصی است که در فلان تاریخ به اینجا آمده و این نصایح و مواعظ را شنیده بعد از بیرون رفتن از راه بسوالهوسی و هوای نفس مصمم شده بود که اوضاع اینجا بگوید و هنوز حرف از زبانش بیرون نیامده مرده بود و صورت آنها را عبرة للناظرین داشته اند ایچون این نصیحت و تمهید را با نهایت رثوفت و مهربانی و دلسوزی می گویند در دل متاثر شده اعتقاد بصدق آن بهم می رسد و اگر بالفرض در خصوص این نصایح که

بیشبه باشد و یقین نکند که بعد از نقل کردن ضرر و خسارتی به او خواهد رسید عقل حکم کند که نقل کردن این کیفیت و افشای این خبر در هیچ حال منمرئسری نخواهد بود احتمال هم مسترد نمی باشد گاه است آنچه می گویند محض نیکخواهی و مهربانی افشای این اوضاع موجب خسارت خواهد شد بنا بر این او هم از ایراز آن احتراز کرد و پاره حرکات مخصوصه از قبیل گذاشتن دست و انگشت بر دولاب و بینی بطرز یاد می دهند که در خارج از ادای آن حرکات همدیگر را می شناسند و مأخذ معروفه که اهل فراموشخانه در خارج در دستگیری و معاونت همدیگر مضایقه و هر سال مبالغ خطیره از ترتیب این اساس عاید دولت میشود آنچه بنده در گاه پیش کرده شنیده ام این است و اگر کسی از اهل فراموشخانه چیزی بگوید که خلاف عقول و تدبیر باشد شاید درست باشد و از این قبیل چیزها در آنجا بسیار است .

مثلاً يك دفعه در كل كاغذهای اخبار<sup>۱</sup> نوشته و اظهار می دارند که در فلانجا و مکانی چنین و چنان است هر کس که شوق داشته باشد مثلاً ساعت سه در آنجا حاضر بگردد بسیار حاصل نماید . خلاصه آنقدر شرح و بسط می دهند که همه شیخ و شاب برای آن موج سراب بیتاب شده با ابهت شتاب و اضطراب می روند همینکه هنگام میشود در بان بی ایمان امان نداده مبتلای می گیرد و داخل خانه بی سرو سامان شده و خویشان بهر طرف نگران میشود می بیند که در دیوار خانه گاوی کشیده اند که سه طرد مثلاً و بان همان اساس در زمان باروی خندان پیش آید ، تعریف کنان اصل و کور را بیان ساخته بر ادله و برهان عیان می کند و می گوید که این گاو نجابت ارکان است که جلالت بنیان یا نوشیروان عدالت توانان بعرضه جهان آمده و در تاریخ بیالم جاودان شتافته و خرامان شده است در این صورت آن بخت برگشته و مفت از دست رفته و خسته و مغبون شده که بیرون از آن خانه نمی آید

بیان اظهار و بیان کند که چنین و چنان شد . و همچنین بعضی اوقات از کسان

۱- در آن زمان میرزا صالح شیرازی روزنامه را ( کاغذ اخبار ) می گفته و بنظر

این کلمه ترجمه تحت اللفظی News paper انگلیسی باشد .

زرننگ و پرکار در یکی از شهرهای فرنگستان عمارات عالیه اجاره می  
 و بعد از آن در کاغذهای اخبار ثبت و اظهار می نمایند که من سعی های وافیه و  
 کافیه بعمل آورده چیزی بسیار عجیب و غریب تحصیل کرده که تا این زمان در  
 فرنگستان چنین خبر غریب دیده نشده نه هر کس که بخواهد همان چیز را  
 نماید در فلات وقت و خانه و عمارت همکن و میسر است خلاصه این مراتب فوراً  
 تمام بهم رسانیده اهل ولایت عموماً رغبت بی نهایت مایل شده هر روز و هر ساعت  
 زن دسته دسته و فوج فوج رفته هر وقت خواسته اند که داخل خانه شوند دربان گفته  
 که باید سی چهل نفر بکدسته شده بروند و بعد از تماشا که بیرون می آیند آنوقت  
 دیگر بترتیب بروند و بیایند خلاصه بهمان قرار دسته اول يك شلین<sup>۱</sup> و دو شلین  
 قرار داد کرده اند داخل می شوند و می بینند که هیچ چیز در آنجا نیست از صاحب  
 می پرسند که کو آن چیز که نادر روزگار است بیار تماشا کنیم جواب میگوید که من معتقد  
 عزیز را به تحصیل و تربیت آن چیز صرف کرده ام که بلکه با تو اسطه و دست  
 معاش درستی بجهت خود حاصل کنم حالا میترسم که بشما نشان بدهم و شما  
 گیرید و آنوقت هنر و صنعت من از عظم افتاده دیگر کس اعتنا نکند پس در این  
 بهتر این است که شما قسم بذات پاك خدا و روح مطهر حضرت عیسی یاد کنید  
 اطمینان حاصل کرده شما را از حقیقت این سرمکتوم و آگاهی دهم.

الغرض آنها بهر وضعی که در شریعت خود مقرر شده است همان کلمات را  
 یاد میکنند که ما هر چه در اینجا به بینیم و هر چه از زبان تو بشنویم هرگز در خارج  
 نخواهیم داد همینکه آن شخص اطمینان کامل بهم رسانیده و بالمره خاطر جمع  
 با کمال بی ساختگی و صداقت مذکور مینماید و میگوید راستی این است که  
 من هیچ چیز نیست و از این تمهید بغیر از اخذ درم و دینار منظور دیگری ندارم  
 مرا ببخشید.

الحاصل همان دسته بدون اینکه چیزی غریب ملاحظه نمایند ما بوسیله



خانه بیرون می‌آیند و در خارج هر کس از آنها تحقیق ما جرا عینماید اضطراباً جواب می‌گویند که اوضاع آنجا گتتی نیست و تا شما خود برای العین مشاهده نکنید از گفتن ما هیچ چیز برای شما دستگیر نخواهد شد و بهمین علت مردم بغایت مایل شده اغلب کلی بهم میرسانند که آنجا را بهینند و تماشا نمایند تا اینکه بمرور زمان همان شخص مبالغ کلی از این ممر مداخل می‌کند و هیچکس نمیتواند مطلب را بروز بدهد .

اگر آدم عاقل از این اوضاع تصور نموده مظنه قوی حاصل بکند که اوضاع فراموشخانه هم از این جمله چیزها میباشد چنین میدانم که آدم منصف هرگز بان شخص بحث نکند چرا که در عالم حرف بی مایه از این بالاتر نمیشود که اوضاع فراموشخانه را نمیتوان گفت یعنی چه فی الحقیقه همین يك كلمه دلالت میکند که در آنجا چیزی که بدین دولت آدم منفعت داشته باشد نیست<sup>۱</sup> .

نخستین کتابی که بزبان فارسی در باره فراماسونری منتشر شده  
**نخستین کتاب** است « افشای اسرار فریمشن » نامدارد ، که در سال ۱۲۹۰ هـ  
**فارسی** (۱۸۷۴ م) در چاپخانه « منشی نول کشور » شهر لکنه پور هندوستان  
 بچاپ رسیده است . این کتاب در چهل صفحه بقطع وزیری است

که شش صفحه اول و چهار صفحه آخرش بزبان اردو و بقیه بفارسی مخلوط بعربی و انشاء مخصوص نوشته شده و قسمتی از آنرا دبیر الانشاء منشی محمد ظهیر الدین خان بهادر بلگرامی نگاشته است . ناشر بنام میان داودخان « منشی حاجی میر غلام بهادر سوذت » در مقدمه رساله شرح میدهد که در شهر لکنه پور هند با « منشی نول کشور » آشنا شده و در خانه او با عده ای از رجال و بزرگان و معارف شهر ملاقات کرده است که از جمله آنها « دبیر الانشاء » بوده و این شخص دو رساله چاپ نشده داشته که بترتیب « اسرار محبت » و « اسرار فریمشن » نامیده میشده اند .

آنگاه او که از هدتها قبل در باره فراماسونری مطالعه میکرده ، پس از خواندن رساله « اسرار فریمشن » تصمیم میگیرد اطلاعاتی را که خودش در باره آن دارد با آنچه

که دبیرالانشاء نوشته بافصام چند مقاله‌ای که بزبانهای اردو و فارسی در هندوستان درین باره منتشر شده بصورت کتابی دریاورد. باری، میان داودخان برای چاپ این کتاب از غلام باباخان بهادر سودت استمداد میکند و پس از تأمین مخارج چاپ آن در چاپخانه داوده اخبار که متعلق به منشی نول کشور بوده بچاپ میرساند و شخص بنام «جوادعلی» نیز کار کتابت کتاب را بعهده میگیرد. بنظر میرسد که این اولین کتاب فارسی است که در ایران و هندوستان درباره فراماسونری چاپ و منتشر گردیده است.

ناشر مذکور از صفحه ۲۸ به بعد این رساله قسمتی از مقاله‌ای را که در مجله داوده اخبار شماره ۱۶ جلد سوم صفحه دوم مورخ ۱۶ اپریل ۱۸۶۲ م (۱۲۸۲ هـ) بزبان فارسی منتشر شده و بیان ماهیت و تحقیق حال فری‌مشن نام دارد نقل میکند و تاریخ این سطر را از سال ۱۲۰۰ به بعد ذکر مینماید.

نقل قسمتهائی از این رساله بخوبی نمونه افکار و عقاید فارسی زبانان هندوستان را درباره سازمان جهانی فراماسونری نشان میدهد. نویسنده «اسرار فری‌مشن» آنچه را که درباره مذهب و خدایرستی در درون لژها شنیده عیناً نقل میکند و بنظر میرسد که تحت تأثیر افکاری که مردم آن زمان درباره کفر و زندقه والحاد و مبارزه و مخالفت فراماسونها با دین داشته‌اند قرار گرفته است. بد نیست باتفاق قسمتی از آنرا بخوانیم:

تاریخچه ایجاد فراماسونری بزمانهای خیلی قدیم و بحد  
**ماهیت و حقیقت** سلطنت سلیمان نبی میرسد. طبق روایات قرآن، دیوی آنکه  
**فری‌مشن** سلیمان را دزدید و بصورت او درآمد. دیو با اسم سلیمان  
 گمراه کننده‌ای بمردم داد. آنگاه که فتنه دیو آشکار شد،  
 فهمیدند که دیو سلیمان نما، شیطانی است که خلق را گمراه میکند. تعالیمی که  
 سلیمان نما بمردم میداد امروز بنام فری‌مشن ظهور کرده و سبب ضلالت و گمراهی  
 جهانیان شده است. مفهوم آیات قرآن کریم اینست که مسلمانان بتعالیم فراماسونری  
 که دیو سلیمان نما بمردم داده پشت پا بزنند و قریب گفته‌های دیوان نخورند. هر

# سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ الْعَلَمَاءُ عَلِمْنَا أَنَّكَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

التماس از جانب حضرت ایسا ان اس کو بر شل نماز جو پاجا ہے کہ یہاں مختصر ہے شیون لان کی  
 عورت ظہور میں آتی ہے کہ تمام اسرار خفیہ فرمیشن کے میں گھسے ہیں بلکہ گھر نشوونما اور این میں خاص حال  
 فرمیشن خان کا جسکا نام جادو جگر ہو سب تک سکتے اور بیان کر سکتے ہیں کیسا مکانی اور ایسا ان ہر تہ میں گزرتی  
 سزاو کے سزا خفیہ نہیں معلوم ہو سکتی لہذا ان میں اسرار خفیہ کے بخشا میں یہ سلا بلکہ اوقا عکنتا بتعلیم خدا کا  
 کہ ہو لکھ سبیل کتاب بلکہ سبیل بیان و فضل و آلاء ہو کر دھوکا دکھا دیں اور فریب سلطان میں سوز ہو کر  
 بدلتے ہیں کہ وہ سزا دیکر فرمیشن میں ہوجاویں اور کوثر کا صوتی نشاں اس تک زبان فرمیشن سے اور کلمہ نقل و بیان  
 فرمیشن کی بھی ظاہر کرتی ہے کہ جو گھس چاہے فرمیشن سے بھی پوچھ لیتے کہ بدن گھراویں کر با نعا و جاسا ان  
 جھان میں در اختیار تھا کہ سزا دیا کر فرمیشن دیتا تھا اس سے زیادہ ترمیمہ استعمال کلمہ نقل و بیان کو اور ان  
 در اختیار ہوجا تا جا کہ سزا دیا کر سزا کو انقاد کر گیا لہذا ہم سزا ہم ہی

## الغیبی اور انوار

قرآن پائیں سزا و تعب و فریب و کوشش مطلقا ہمیں تمن میں  
 ایک ہے کہ کیا عمل کرتے ہیں کہ بعد فرمیشن میں جو کہ کوئی کسی طرح اسکا پسند بان فرمیشن سے اور نہ نقل  
 تر جاتا جو سزا سے کہ بعد مدت حد نہ پید ہوا لہذا برادر کو نہیں پوجا نسا اور فرمیشن سے دو سزا فرمیشن کو ان  
 و دانشند نور بہاں پتیا ہو بیان کہ اگر دو سزا جاننے دیکھ فوراً جان جا تا ہے کہ زمین ایک سزا فرمیشن کا  
 بیشتر ہے کہ اگر کوئی فرمیشن تازہ شہر میں دار ہو یا عقبہ ہو اگر کوئی فوراً دو سزا فرمیشن کو جو شہر میں  
 جس جو جان فرمیشن اسی با نون کے دریافت کر کے وسط اکثر فریب فریب مطلقا اور ان کتاب اور اسرار و  
 فرمیشن ہو کہ ایمان اپنا سزا سے دیکھیں لہذا اس رسالہ میں سب سزا سے ہر قدر انخفا و نقل و بیان کی  
 عورت شناسائی اور سزا ہو جاتا ہے فرمیشن سے یہ پیشہ و عقبہ ہاں کہ فریب تکمیل ان بلکہ گھر نشوونما اور این  
 سزا سے اور فرمیشن سے زمین لیا کر عمل میں لگاتے ہیں ہر سزا سے ہی کہ فریب ان کہ انسان دن فرمیشن ہر سزا سے

## مطبع فنی نوں کشور مقام لکھنؤ چن پانچا

تعالیم دیو سلیمان نما یا فراماسونری امروز را بپذیرد بلافاصله ایمانش را از دست می‌دهد چنانکه در تفسیر فتح‌الغریز آمده است که زلی بر سر جاه بابل رفت و با اصرار زلی در «هاروت و ماروت» اسرار دیو سلیمان نما را خواست. وقتی زن اصرار دیو سلیمان نما داشت، ایمانش را از دست داده و آن زن هم بصورت سوار مسلحی در آمده با آسمان رفت به همین دلیل است که در میان زنان ساحره‌ها و جادوگران پیش از مردانند.

نظیر این داستان را در باره مردی نیز نقل می‌کنند. مردی موصوف بر سر جاه یا بزرگوار اسرار را فرا گیرد. با او گفتند بشرطی اسرار دیو سلیمان نما را بتو یاد می‌دهیم که هرگز از دست بر زبان نیاوری. آن مرد ابتدا پذیرفت. ولی پس از چندی بی‌اختیار نام خدا را یاد آورد و ایمان از دست رفته‌اش با همین يك کلمه بجای بازگشت ولی اسراری که آموخته بود فراموش کرد و سحرها باطل شد. پس از این قضیه فریضه فریضه‌ها برای اینکه اسرارشان را فاش نکنند، باودیوی می‌گمارند و او را تهدید می‌کنند تا خدا را در آنها فاش نشود. من خود مرد وارسته و بسیار دیندار و مؤمنی را می‌شناسم که بخت بدی در اسرار فراماسونی رفت و فراماسون شد. پس از آنکه تمام ایمانش را زایل کردند. او را با او موختند و او را تا درجه دوم رسانیدند. ناگهان عشیت‌الهی بسراغش آمد و کلمه را بر زبان آورد. همان دم همه تعالیم فراماسونی را بدور ریخت و تلاش استاد برقی را شاکرد بحال سابق بی‌نرم ماند. تا جائیکه شبی از محفل گریخت. در مجلسی که منم بودم می‌گفت:

اول - اینکه تا از آنجا بیرون آمدم هر چه می‌دانستم فراموش کردم.

دوم - اینکه در آنجا عجائبی دیدم که نظائر آن در میان مردم هیچ

دیده نمی‌شود.

دیرالانشاء برای اینکه اطلاعات بیشتری از فراماسونری بدست آورد.

۱۲۶۹ هـ (۱۸۵۳ م) به کلکته سفر می‌کند و در آنجا با امین مدرسه شرکت هند

تماس می‌گیرد و او را آماده برای دادن اطلاعات می‌بیند. امین مدرسه از او می‌خواهد

با استاد اعظم لژ کلکته ملاقات کرده و در باره فراماسونری اطلاعات صحیح‌تری بدست

ولی نویسنده رساله حاضر باین ملاقات نمیشود تا اینکه امین مدرسه در روز ۷ ذی‌قعدة ۱۲۶۹ هـ (۳ اوت ۱۸۵۳) این اطلاعات را باو میدهد. امین مدرسه به نویسنده رساله میگوید: «در فراماسونری چند درجه دارند که هر درجه‌ای به سه درجه دیگر تقسیم میشود. در درجه اول هنگام پذیرفتن شاگرد در محل لژ مقداری کفش کهنه و پوسیده و کثیف جایجاو پراکنده دیده میشود. در این محل نرسناك همینکه کسی پا بدانجا بگذارد باو میگویند از بردن نام خدا و عقیده خداپرستی و هرگونه تصور درباره خدای نادیده که عقیده حماقت پرهیزد. صرف نظر از تاکیدى که استادان لژ میکنند، آنان به بعضی اینکه بچنین مکانی پا میگذارند، خود بخود خدا را فراموش می کنند و بعید نیست که این حالت در اثر همان سحر و جادو باشد و به همین دلیل نام این مکان را «جادوگرخانه» گذاشته اند.

در درجه دوم - استخوان‌های پوسیده مردگان را در اطافی پراکنده می کنند که وحشتناکتر از درجه اول است و هر چه عقیده نسبت بخدا و ایمانی از درجه اول باقیمانده باشد در این درجه زائل میشود و طبیعت عاقل و جدید بیشتر بگمراهی متمایل میگردد و کسیکه معتقد به خدا و خدا پرستی باشد احمقتر می نامند.

درجه سوم - در این درجه کثافات، ویرانگی و آوازه‌های مهیب بیشتر است. در وسط محل تشکیل اعطاء درجه استادی و چوکی<sup>۱</sup>، کثیف نشسته است. به تازه وارد میگویند اگر بروی آن پای گذاری فراماسون می شوی و به همه اسرار واقف میشوی.

نویسنده از امین مدرسه میبرد: فراماسونها چگونه همه دیگر را میشناسند. او جواب میدهد، این کار ناشی از کیفیت ماوراءالطبیعه است بنام «اشراق» که صوفیان آنرا «کشف» یا «مکاشفه» نامند.<sup>۲</sup>

۱- چوکه پرنده‌مايست شبه چند که خود را از درخت آویزان میکنند و پی در پی فریاد میکشد و اورا مرغ شب آویز و مرغ حق هم میگویند. ص ۳۸۸ فرهنگ عمید.

۲- اشراق يك كفايده فلسفی است که افلاطون آنرا آورده و عقیده او اینست که ماوراء عالم حادی يك عالم واقعی هست که اصل تمام موجودات در آن عالم قرار دارد و کسی میتواند عالم واقعی را درك کند که به مرحله کمال عقلی برسد و این مرحله را اشراق میگویند یعنی پرتو افکنی بر عالم دیگر.

در این رساله، چند صفحه‌ای نیز به تقریظ جواد علی مدبر مدرسه  
**تقریظ جواد علی** شرکت هند شرقی و کاتب آن اختصاص دارد. جواد علی که منبت  
 هجده سال به محفل ماسون‌ها می‌رفته و با آنها محشور بوده و  
 از اسرار درون لژها مطلع میشده است می‌نویسد:

در اولین روزی که به لژ رفتم، تمام آداب و تشریفات لازم که برای حضور در  
 محفل لازم بود بجا آوردم. مکان وحشت انگیزی بود که هر آدم یا جرّانی را به ترس  
 و وحشت می‌انداخت. قرآنی دیدم که روی میز بود. پرسیدم این قرآن چیست؟ گفتند،  
 برای قسم دادن مسلمانان است. در درجه دوم فراماسون‌ها را به انجیل قسم میدهند و  
 در درجه سوم بمقررات و قانون اساسی فراماسونری و از آن‌ها آنچه لازم دارند بیمان و  
 تعهد میگیرند.

مبایده ماسونی سه چیز است:

- ۱- سحر و طلسمات که محسوس نیست و بر ترتیب جزو تشریفات شده است.
- ۲- امور ماوراء الطبیعه و شرکت در این موارد عملیاتی شبیه کارهای اجنه می‌شود.
- ۳- احضار ارواح بکمک اجنه و شیاطین صورت میگیرد. یکی از رؤسای  
 فراماسون‌ها در لژ بمن گفت، در اینجا میتوانیم ارواح پیامبران از جمله داود، سلیمان  
 و موسی را احضار کنیم و آنها مکلف بقبول دعوت ما هستند. پرسیدم به چه زبانی صحبت  
 می‌کنید گفت به همه السنه دنیا ولی چون همه اعضاء انگلیسی میدانند، ولذا تشریفات  
 همه بانگلیسی انجام میشود. تمام سخنانی که آنها گفتند نشان‌دهنده کفر، الحاد و زندقه  
 مطلق بود. در مورد عبادت خداوند، فراماسون‌ها عقیده دارند که ما چون ملقب به «عبد»  
 «آزاد» هستیم دیگر از قید عبادت هم آزادیم و به همین دلیل خدا هم به عبادت ما احتیاج  
 ندارد. چون خداوند از عبادت ما بی‌نیاز است ما هم از قید تکلیف عبادت آزادیم.  
 پرسیدم چرا حضرت «عیسی» را احضار نمی‌کنند؟ جواب دادند: چون در این  
 کسی آن اندازه کفایت و لیاقت ندارد که حضور عیسی را درک کند، از این لحاظ احضار  
 او صورت نمی‌گیرد ولی این امر غیر ممکن نیست چنانکه در لژ ژرمنی که افراد کمتری  
 بیشتری دارند، عیسی هم حاضر میشود. در لژ مقدار زیادی صندوق شکست

عظیم پرسیدم اینها برای چیست ؟ گفتند از کثرت آمد و رفت مهمانان خورد شده. من تعجب کرده پیش خود گفتم چه مهمانان محترم و پاکیزه‌ای با اینجاست که نمر آمدنشان شکستن صندلیها و نشیمنگاههاست .

در این فرقه زنان و هندو را نمیپذیرند زیرا اینها بدنبال دین دانهائی میکردند که شکارهای فریه تری باشند، تا با از بین بردن مبنائی اعتقاد و ایمانشان بتوانند عقیده خود را بهتر و محکمتر در دل تازه واردین فراماسون رسوخ دهند ولی هندو که خود خود مبنائی دینی ندارند عقاید ماسونی را هم به سستی میپذیرند. دلیل اختفاء اسرارشان آنست که اگر مردم به عقاید آنان آگاه شوند خواهی نخواهی به بوجی و بی مسایکی آن عقاید پی برده و در صدد مسخره کردن و آبروریزی آنان بر میآیند و اینجاست که علاوه بر اینکه پیش خدا آبروئی ندارند در پیش خالق هم بی آبرو خواهند بود و به همین دلیل است که اسرارشان را مخفی میدارند.

اما خود دیر انشاء در فصل بخصوصی در باره جادوگر خانه کابل **جادوگر خانه کابل** که محفل فراماسونها بوده داستانی را شرح میدهد که بسیار جالب است . او مینویسد : هنگامیکه قوای انگلیس در شهر مستقر شد ، در آنجا يك محفل فراماسونی بوسیله افسران و سربازان فراماسون تشکیل گردید . شجاع الملك فرماندار کابل با امید دریافتن اسرار فراماسونی به انگلیس اجازه میدهد که بنائی برای محفل ماسونی بسازند و نام آنجا را **جادوگر خانه** گذارند . شجاع الملك یکی از اطرافیان مورد اعتماد خود را بداخل ایلات فراماسونی کابل کرد تا پس از اطلاع از همه اسرار او را در جریان بگذارد . پس بعد که مأمور شجاع الملك از همه اسرار مطلع گردید ، شجاع الملك با او همه دانستنیها را بنویسد ولی او حاضر نشد دستورات فرماندار را انجام دهد . زهدتی چند نفر دیگر حاضر شدند داخل در محفل ماسونهای کابل شده تا اسرار او فاش کنند . ولی داوطلبان بعدی نیز پس از اینکه ماسون شدند همه لب بستند و فاش نکردند . پس از سه سال که فرمانده انگلیسی و سربازان و افسران فراماسون

انگلیسی از کابل رفتند و «جادوگر خانه» تعطیل شد، ناگهان همه ماسونهای افغانی که شجاع‌الملک آنها را بداخل محفل فرستاده بود و تا آن زمان سکوت کرده بودند، شروع به گفتن اسرار کرده تاجائیکه اگر سرشان با شمشیر از نشان جدا میشد، چیزی از اسرار را مخفی نمیکردند. از جمله اولین مأموری که شجاع‌الملک بمحفل فراماسونها فرستاده بود، مشاهدات خود را بتفصیل بیان کرده و گفت: در فراماسونی هفت درجه است.

۱- درجه اول در میان عدمای که نه آنها را نمیشناختم و نه آنها با من صحبت میکردند با ناراحتی بسر می بردم.

۲- درجه دوم - از درجه اول مهیب تر و کثیف تر بود. در اینجا يك مرده همیشه و گریه منظر بزمن افتاده بود. کسی که همراه بود، دعائی بر آب خواند و بر روی مرده پاشید. مرده زنده شده از جای برخاست و با شمشیر برهنه با من پراه افتاد. هر چه می رفتم او از من جدا نمی شد. همیشه مرده همراه من بود.

۳- درجه سوم در این درجه قفلی بدها تم زدند که از آن پس نتوانستم حرفی بزنم. هر چه می رفتم و بهر حالی که بودم مرده شمشیر بدست همزاد و همراه بود. از ترس از جرئت افشای اسرار نداشتم. می ترسیدم حرفی بزنم و کشته شوم. اگر يك ماسون بین هزار نفر می دیدم، بر سر همه آنها مرده های شمشیر بدست می دیدم و از دور همه ماسونهای شناخته از روزی که ماسون شدم تمام عبادات شرعی را بازی می پنداشتم و فقط برای حفظ عبادت می کردم. از وقتی که جادوگر خانه کابل تعطیل شد و استاد فراماسونی از آنجا رفت ناگهان هیولای شمشیر بدست هم ناپدید شد. از آن به بعد حس کردم که از کسی نمی ترسم و قفل دهانم باز شده است.

دیرالانشاء پس از ذکر این مطالب می نویسد، تنها راه پی بردن با اسرار فراماسونی شکستن قفل هائی است که بدهان ماسونها می زنند. برای شکستن قفل ها و پی بردن با اسرار ماسونها تنها راه خراب کردن مراکز و محافل ماسونی است.



میان دادخان سیاح ناشر کتاب نیز چنان که ذکر شد، صفحاتی

نظریه میان داودخان درباره عقاید و اطلاعات خود را جمع بدفرا ماسونری، در این کتاب

سیاح دارد. وی که در سال ۱۲۶۹ هـ (۱۸۵۲ م) با معلم فراماسون

مدرسه «سرکار کمپانی» اطلاعاتی را جمع به فراماسونها بدست

آورده است می نویسد: «اصول فراماسونری واجد تمام سجایای اخلاقی است مگر

«ایمان بنحدا» و این سجایا را فقط بخاطر حفظ ظاهر از خود بروز میدهند و بدان نظاهر

میکنند. کسیکه فراماسون میشود عقائد دینی اش را از دست میدهد و عقاید دینی از قبیل

«رستاخیز، بهشت، دوزخ، حساب و کتاب، کتب آسمانی، فرشتگان، پیامبران و گفتار

پیامبران» را بندارهایی احمقانه و سفیهانه و بیپوده و باطل میدانند و میگویند که این

حرفها را برای نرسانیدن احمقها ساخته اند.

فراماسونها در درون لژهای خود درباره روز رستاخیز اینطور اظهار نظر میکنند که

آفریدگار جهانی از آغاز تا امروز بارها هزاران هزار مخلوقات را آفریده و ازین برده

و بازهم مخلوقات نازهای میآفریند و ازین میبرد. برای خداوند چه ضرورتی هست که

در وقت معینی بنام پایان کار دنیا و روز رستاخیز تمام آفریده های گذشته را که خاک

شده و نابود گردیده اند از تو بگونه زهایکه زنده بودند و در دنیا میزیستند برانگیزاند،

و از آنها حساب بکشد؟ مگر خدا قادر نبود در زمانی که همین موجودات زنده بودند آنها

را بعد از گرفتار کند؟ فراماسونها برای حفظ ظاهر و باداشتن عقاید ضد خدا و دین در

میان اهل هر آئین و مذهبی بلباس همانها در میآیند و عیناً عبارات و آداب آنها را حتی

بتر از خودشان بکار می بندند.

آنها میگویند عبادات ما و صدقه دادن و روزه گرفتن و حج رفتن بجه کار خدا

میخورد. او از همه اینها بی نیاز است بنابراین ما با انجام دادن کارهای مذکور خودمان

را گول میزیم و اگر ما برسر آن باشیم که خدا را از خود خشنود سازیم بهترین راهش

اینست که با بندگان خدا نیکی و مهربانی کنیم و از دروغ و دغل و حقه بازی و خیانت و

خلف وعده پرهیزیم.

وقتی من این حقایق را دریافتم، بفکر افتادم تا از دانستیهای خود، دیگری را با خبر سازم تا آنها بخیال دست یافتن با سرار فراماسونی وارد این فرقه ضاله نشوند و بدام آنها نیفتند.

در این رساله نویسندگان مذکور درباره کلمه فراماسون کلمه فراماسون نیز نظراتی ایراد داشته‌اند. آنها مینویسند:

فری یزبان عبری «آزاد» و میشن به همان زبان بنامست که از کثرت استعمال یزبان عوام «فراماشت» جاریست. سلیمان نبی علیه السلام به معمارانی که در ساختن معبد بیت المقدس شرکت داشتند وعده میداد که در آن دنیا از عذاب اخروی آزاد هستید و به همین جهت با آنها «معماران آزاد» میگفت. شاید همین روایت سبب شده باشد که عده‌ای بخیال رهائی از عذاب دوزخ و آزادی اخروی باین گروه روی می‌آورند در قرآن کریم در قسمتی از یک آیه شریفه آمده است «والشیاطین کل بناء وغواص» و معنی آنست که این آیه شریفه اشاره به همین بناهای آزاد ماسونی باشد. من ترجمه «فری» را کلمه «معمار آزاد» نوشته‌ام، در حالی که صاحب کتاب دیگری که متخلص به رعنا ترجمه این کلمه را «بچار آزاد» نوشته است.